UCLA

START

UCLA Reprographic Service

REEL 10

UCLA Reprographic Service

UCLA

Microfilmed 1990

University of California
Reprographic Service
Los Angeles, CA 90024-151804

← – – – – – – – – – →

6 inches

Reduction Ratio 11:1

UCLA Reprographic Service

National Preservation Program for Biomedical Literature:

Preservation of Persian and Arabic Medical Manuscripts

Funded in part by the
National Library of Medicine
and the
University of California at Los Angeles

(Contract Number N01-LM-9-3534)

October 1989 - September 1990

The material on this microfilm is of varying quality. Portions of the material may illegible due to:

Aged paper
Foxed, stained, or insect damaged paper
Water damaged paper
Glossy paper
Illegible script or faded ink

Red and purple within the manuscripts may appear paler.

AIIM

Association for Information and Image Management

1100 Wayne Avenue, Suite 1100
Silver Spring, Maryland 20910

301/587-8202

MS303-1980

Centimeter

Inches

MANUFACTURED TO AIIM STANDARDS
BY APPLIED IMAGE, INC.

Los Angeles,
University of California

Louise M. Darling Biomedical Library

History and Special Collections
Division

Persian Medical Manuscript Collection

(Shelved as Ms Collection 60)

For permission to publish, or obtain
copies of microfilm, write to:

History and Special Collections Division
Louise M. Darling Biomedical Library
University of California, Los Angeles
Los Angeles, CA 90024-1798
U.S.A.

*Ms.
coll.
no.60
RARE

Persian medical manuscripts. -- ca. 1100-ca. 1900.
150 v. ; 15 x 8-38 x 24 cm.
Entire collection microfilmed as part of a National Library of Medicine preservation project: the preservation master negative is at NLM; the printing master negative is at the University of California's Southern Regional Library Facility; a positive copy is housed in the UCLA Biomedical Library's History Division.
Formerly a part of: Near Eastern manuscript collection, Dept. of Special Collections, University Library, University of Califonia, Los Angeles, and assigned accession no. 1117. Transferred to the History Division of the UCLA Biomedical Library in

CLU-M ejf 891113 CLUHsl SEE NEXT CRD

*Ms.
coll.
no.60
RARE

Persian medical manuscripts. ... ca. 1100-ca. 1900. (Card 2)
March, 1986.
Finding aids: Annotated and indexed list available in library: Richter-Bernburg, Lutz, Persian medical manuscripts at the University of California, Los Angeles : a descriptive catalogue (Malibu : Undena Publications, 1978)
1. Medicine, Arabic. 2. Manuscripts, Medical. I. University of California, Los Angeles. Louise M. Darling Biomedical Library. History and Special Collections Division. II. Series: Near Eastern manuscript collection ; no. 1117.

CLU-M ejf 891113 CLUHsl

Persian Medical Manuscript Collection

Ms. 10

(Richter-Bernburg No. 12)

Author: Zainoddīn Esmāʿīl
b. al-Ḥosain al-Jorjānī

Title: Khoffī-ye ʿAlāʾī

21 fols., 213 x 145 mm

A 10 MS 10
Coll. 11: 7

THE LIBRARY
OF
THE UNIVERSITY
OF CALIFORNIA
LOS ANGELES

MS10 Coll. 1117

DR. GARO ... 19 55 ISFAHAN

خفی علایی مختصر ذخیرهٔ خوارزمشاهی

باب اول از مقالهٔ اول در تدبیر هوا بباید دانست که اسباب صحت و بیماری شش نوع است
اطبا این را ستهٔ ضروری گویند و آن هوا است و حرکت و سکون و خواب و بیداری و طعام و شراب و استفراغ
و احتباس و اعراض نفسانی و اندر حفظ صحت تدبیر اینها واجب است و از این سببها هیچ سببی نیست که مردم
نزدیکتر و باو محتاجتر از هوا زیرا که قوام تن به سه قوت است طبیعی و حیوانی و نفسانی و این قوتها
کار نتوانند کرد مگر بمیانجی روح و مادهٔ روح هوا است که مردم آن را به نفس می‌کشد پس هوا اگرچه هوا
گرم و تر است این هوا که نزدیک ما است بقیاس با مزاج روح و حرارت غریزی سرد است و این هوا که به
دم زدن ما با روح بیامیزد گرم شود اگر بدم زدن دیگر از روح جدا نشود مزاج روح از اعتدال بگردد
بدین سبب روح را از هوای تازه راحت عظیم است و دلیل آنکه این هوای مماس ما بقیاس مزاج روح
سرد است آن است که هرگاه اندر گرما گرم هوا را بجنبانیم خنکی هوا را بیابیم زیرا که هوایی که مماس
پوست ما است ساکن است و کیفیت او چون پوست گشته هرگاه که هوا بجنبانند هوای مماس دور شود
و از هوای تازه خبر یابد و این هوای نزدیک ما محض نیست بلکه مخلوط است با بخارها و غبارها و از هر
چیزی اثری بپذیرد و در هر فصلی از طبع خویش بگردد و بهتر آن است که هر فصلی بطبع خویش باشد هرگاه از طبع
خویش بگردد سبب بیماریها باشد و بهترین هواها جای باشد که از بخار دریا و بخار مرغزارها و بیشه‌ها
و نباتها و درختان بد چون بید انجیر و جوز و پالیز که در وی کرنب و باقلی و سیر و جرجیر باشد و از بوی
آهک و گلخن و عفونتها دور باشد و در میان درختان انبوه و دیوارهای بلند نباشد و شمال گشاده باشد
و تابستان غبارناک و زمستان نمناک نباشد و حرکات نفس معتدل بود و هوای گرم تن را لاغر و روی را زرد
کند و تشنگی آرد و قوتها را ضعیف کند و اندر رطوبتها عفونت پدید آید و مردم سرد مزاج و خداوند
بیماریهای سرد را سود دارد و رطوبتها را تحلیل کند و مسام بگشاید و هوای سرد غالبا تندرست را سود دارد
و بلغم را فزون آرد بدین سبب آکامها و جراحتها مکره شود و لیکن زکام و نزله بسیار باشد و مسام بسته
شود و سینه درشت گردد و هوای تر مردم لاغر را سود دارد و پوست را نرم کند و هوای خشک بضد این
و هوای غلیظ هوای باشد که تیرگیها چون دود در شبها پدید باشد و دم در وی خوش نباشد و هوای نمناک

گلخن حمام است

زیان کارتر از هوای غلیظ باشد و هوای خانه گرانتر از صحرا بود هرگاه صحرا هوا بد شود بیرون از خانه بهتر
و هرگاه که وبا تولد کند بخور عود و عنبر و کندر و مصطکی و صندل و سعد و لادن و قسط و چوب کدو و بادام
تلخ سود دارد و اصلاح هوا باشد و سرکه اندر خانه و جاهای خانه پراکنده کردن سود دارد خاصه اگر
اندکی انگور در وی کرده باشند باب دوم در فصول فصل بهار ماده ها که زمستان اندر تن
گرد آمده و فسرده باشد بیشتر از آنکه بحرارت تابستان گداخته و منبسط گردد کم باید کرد بدو وجه یکی آنکه
طعام کمتر و لطیفتر خورد و هر بامداد پیش از طعام اندکی ریاضت کند و از طعامهای گرم تر چون
رشته تتماج و گوشت بسیار و شرابها و طعامهای تلخ و شور پرهیز باید کرد دوم آنکه استفراغ کند تا ماده
کمتر شود و استفراغ خون بهتر است و در تابستان ریاضت و شراب و جماع کمتر باید کرد و آسودگی بهتر است
و شربت و غذا باید که میل بخنکی دارد و قی بکنند چند بار مسهل قوی نباید خورد آب میوه و آب لبلاب
و آب خیار شنبر و شراب گل و بنفشه و سفوف نعناع کافی باشد و تابستان پیران را و سرد مزاجان را و بیماریهای
سرد را سود دارد و در خزان از گوشت صید و قدید و جماع و هر چه خشکی فزاید دور شود و شبها بر امتلا نخوابد
و از گرمای نیمروز و سرمای بامداد خود را نگاه دارد و اندر آب سرد ننشینند و در اوایل فصل استفراغ بدارو
مسهل بهتر از قی بود و شراب کمی ممزوج باید خورد و در زمستان ریاضت بیشتر و غذاها تمامتر باید مثل
اسفناج و قلیه خشک و کباب و مانند آن با دارچینی و کرویا و غیر آن باید خورد و شراب صرف بهتر است
و بیمار زمستان زود استفراغ باید کرد چرا تا سبب قوی نباشد در زمستان عارضی نیاید و استفراغ زمستان
با سهال بهتر از قی باشد باب سیم در تدبیر مسکن هر مسکنی که افراشته تر هوا و نسیم آن خوشتر و هر
مسکنی که نشیب تر هوای آن گرفته تر و بخار آن بدتر و دم زدن در وی ناخوشتر هر جا یک جانب کوه
بود و یک جانب دریا پس اگر زمینش خشک بود و صلب کوه از سنگ بود مضرت آن کمتر باشد و اگر کوه گل
باشد و زمین رطوبتی او زیان کارتر بود و اگر کوه در جانب شمال باشد و دریا جانب جنوب
وبا و بیماری اندران شهر بسیار آید و مسکنی که اندر میان شوره بود چون معدن گوگرد و نفط و غیره
هوای آن از اعتدال دور بود و مسکنهای بیابانی درشت و خشک باشد و مسکن دریا تر باشد

و مسکن

و مسکن کوهی که مقابل مشرق باشد هوای آن تندرست باشد و مردمش قوی و دراز عمر و درشت سخن
بود و اگر مسکنی زمینش از گل پاکیزه باشد و کوه و دریا از وی دور بود هوایش خوش و معتدل بود و مسکنی که
در میان دریا باشد یا بیشه بد باشد خاصه اگر حشرات آبی و غیر آن تولد کند و ساحل دریا هوایش درشت تر
بود چه دریا عفونت نپذیرد و اگر بنهاد شهر نامناسب افتاده و خواهد که خانه خود را خوب کند
خانه بلند کند و در و پنجرها سوی مشرق کند و گذر شمال در وی نهد و چنان کند که شعاع آفتاب
در بیشتر جاها در افتد باب چهارم در تدبیر جامه پوشیدن هر جامه اولا از تن مردم گرم
شود پس گرمی دهد پس اگر گرمی زیاده از آن دهد که از تن گرفته مر این جامه را گرم گویند چون پشمین و
پوستین و اگر کمتر از آن گرمی دهد این جامه خشک گویند چون کتان و توزی و جامه پنبه میان هر دو
بود و حریر از کتان گرمتر و از پنبه خشک تر و جامه نرم خاصه آنکه خمل دارد گرمتر است و جامه درشت
تن را لاغر کند و پوست را سخت کند و نرم بعکس این بود باب پنجم اندر غذای نیک
غذا چیزی باشد که در وی هیچ داروی نبود چون بره و میوه و هر چه ازین نوع بود یعنی بره و میوه دوا
غذای گویند و اینها را جز بسبیل علاج تن بد خورد از بهر آنکه هر چه تلطیف کننده است خون را بسوزاند و
صفرا زیاده و هر چه غلیظ است رطوبت بلغم فزاید و لیکن غذا نیکتر نان پاکیزه باشد از گندم آفت نرسیده و
گوشت گوسفند و بره یکساله تندرست و آسوده و شیر تنها که در خورد مزاج هر شخص باشد و بهترین میوه ها بغذا
انگور است و انجیر که تمام رسیده باشد اما انگور باید که چند روز آونگ کرده باشند و ابکه فواعادت رطب
باید و هرگاه که از غذای دوایی چیزی خورد بر عقب آن ضد آن باید خورد تا مضرت آن باز دارد چنانکه
اگر خیار کدو و کوک و مانند آن خورند سقدار سیر و نعنع و کندنا خورد و برعکس و اگر طعام غلیظ که
از آن سده تولد شود خورده باشد چون هریسه و پاچه و نان فطیر و حلوا از نشاسته چیزی که سده گشاید لطیف
کند بخورد چون انگبین و کبر بسرکه و پیاز بسرکه و ترب بسرکه و چغندر پخته و به خردل خورش کرده و دیگر
روز سکنگبین خورند و طعام اندک خورند و اگر چیزهای ترش و تیز مزه خورده شود بر عقب آن چیزی تر و تفه
خورند چون خیار و کدو و مانند آن و تفه چیزی بود که طعم قوی ندارد و در زمستان گوشت یخنی و بوارد

نباید خورد و اندر تابستان نواره بهتر و طعام بر اشتهای صادق خورد و در وقت اشتها تاخیر نباید کرد
و هنوز اشتها باقی باشد که دست بردارد و طعام بر طعام نخورد اگر اتفاقا بسیار روز دیگر بسیار نخورد
و ریاضت بسیار کردن به آهستگی پس از آن که از خواب برخیزد و اندک گوارش معتدل موافق مزاج یا اندک
شراب صرف باید خورد و هرچه طعامی نازکتر و زود هضم‌تر نخست باید خورد مثلا نخست شوربا پس خاگینه باید
پس گوشت و آنکس ریاضت چیزهای نازک چون شیر و ماهی تازه نشاید خورد از بهر آنکه معده گرم
شده باشد و چیزهای نازک زود در معده تباه شود و اخلاط را تباه کند و بسیار غذاهای مضرت
دار هستند و کسی به آن خو کرده باشد آن گروه را آن مضرت از غذای ناخوش که خو نکرده باشند
و چند گونه طعام مخالف اندر یک نوبت نباید خورد و مدت دراز هم بد بود که لقمه پیشین سخت شود و لقمه
پسین ناگوارده شود بهتر آنست اندر دو روز سه نوبت طعام خورد یک روز بامداد و شبانگاه دیگر روز
نماز پیشین و کسی را که معده گرم باشد بهتر آن است که بامداد چند لقمه نان با شراب غوره یا انار یا لیمو یا
آلو بخورد پس بر ریاضت مشغول شود و چون مردم گرسنه شود صفرا در معده بسیار شود و چون طعام خورد
اندر معده تباه شود پس طبیع را نرم باید کرد و معده را از آن پاک کرد اندر به آب گرم یا شراب انگور
یا مانند آن هرگاه پس از طعام بخواهد حرکت طبیعی بباید رفت به آهستگی تا طعام از فم معده فرو رود
و هر که اندر تندرستی چون طعام خورد گرم شود چند آنکه او را کافیست نباید خورد به یکبار بلکه به تفاریق
و هر که ریاضت کم کند و مردم پیر یا ضعیف باشد طعام کمتر و لطیف‌تر باید خورد و از جرم
گوشت دست کشیده به مرقه قناعت کند و صفراوی را غذای سرد و تر باید چون کشک و قلیه کدو
و قلیه خیار و ماش مقشر با کدو و کوکو و آشهای ترش غوره یا آلو و دوغبا و زیربا و غذای سوداوی
باید که میل به تری دارد و اندکی گرم باشد چون رشته و اسفیدبا و شوربا بگوشت بره و زرده خایه نیمبرشت
و مرغ فربه و مرطوب را غذای گرم و لطیف باید خورد چون آب نخود و اسفیدبا خاصه بگوشت
گنجشک و کبک و تذرو و آهو و بط فربه و توابل او دارچینی و زیره و کرویا و سعتر باشد

مرطوب را خاصه قلیه و انجابه و اندک سیر و مغز جوز بریان کرده و قلیه خشک از سرخی گوشت کوفته
و روغن زیت و مغز زردالو و غذای لطیف تندرستی نگاه دارد و غذای غلیظ قوت بیشتر دهد اگر کسی
غلیظ را بهر قوت خورد کمتر خورد بر گرسنگی صادق و غذاهای خشک چون کاورس و عدس و گوشت
نمکسوده شهوت برد و لون بشره را تیره کند و طبع خشک کند و غذای چرب کسلانی آورد و اشتها برد
و طعامهای سرد سستی آورد و ترشیها اعراض پیری پدید آرد و غذای شور و تیز چشم را زیان دارد و
مضرت ناگواردن نان زیاده از ناگواردن گوشت است و بسیار غذاهاست که در یک روز دو بهم نشاید خورد
چون دوغبا و غوره با و هیچ دوا با سماق انار ترش و با آلو و سفیدبا و زردالو و نشاید خورد و برنج
با چیزی که از سرکه بسازند نشاید خورد و سکبا و غوره با با ماهی شور و گوشت نمک سوده باهم نشاید
خورد و کبوتر بچه با سیر و پیاز و خردل باهم نشاید خورد و گوشت نمکسود به سرکه و شیر نشاید خورد پخت
و گوشت مرغ با جغرات نشاید پخت و از پس هیچ میوه تر آب و یخ نباید خورد و خربزه و انگبین باهم نباید خورد
و سیر و پیاز هم نباید خورد باهم و گوشت بریانی که از تنور برآید نشاید پوشید چون پوشیدی نباید خورد
و از بسیار خوردن پیاز کلف و سرگشتن تولد کند و پس تره و شراب اندر یکدیگر خوردن نقرس آرد و از
پس فصد و حجامت چیزهای شور نباید خورد که گر و بهق آرد و سرکه اندر مس و ارزیز نشاید داشت و روغن
و شیر اندر ظروف مس و روی نشاید داشت و ماهی تازه و شیر و پنیر تر و خایه مرغ یکجا نشاید خورد و باقلی
و جغرات باهم نشاید خورد ما باب ششم در تدبیر آب آب خالص سرد و تر است و به
سبب نزدیکی آتش و هوای گرم گرمی عرضی در وی آید هرگز آب خشکی نپذیرد مگر وقتی که بفشرد و فعل آب
تر کردن است اگر گرمی یا خشکی کند به سبب عارضی است و آب باران تری زیاده از دیگر آبها کند و باران
زمستانی خالص‌تر از تابستانی است چه حرارت آفتاب در تابستان بخارهای غلیظ کند و باران بهاری معتدل
باشد و آب باران اگرچه نیک بود زود عفن شود چرا که لطیف است زود متاثر شود و اگر بجوشانند
دیر عفن شود و یخ که از آب نیک فسرده باشد و برفی که بر زمین پاک آمده باشد فرقی میان آنکه آب را از
بیرون بدان سرد کنند یا او را درمیان آب افکنند و آب برد صاحب درد عصب و مفصل را زیان است
و آب دریا و شور مردم را لاغر کند و خداوند نقرس و رعشه و استسقا و فالج را سود دارد و خداوند

ریشها و دملها را سود دارد و آب خوش را با نمک بجوشانند همچو آب دریا شود و منفعت او بهر و خوردن را

به او نشستن به بود و آب شور خوردن خون را تباه کند و خارش آرد و نخست اسهال کند پس طبع

را خشک کند و آب تلخ همیشه اسهال کند و از آب تیره سنگ کلیه و مثانه تولد کند و آب گرم طعام را بر

سر معده آورد و آب سرد بهم کند پستان را سود است و معده گرم را همچو گوارش باشد و دل را بجای بهای

خنک باشد و بخارها از دماغ باز دارد و عفونتها دفع کند و تکدّر آرد که خون تباه شود و لکن آن را که می باید

ماده پخته شود زیان دارد و آب گرم ضعف گشتن آرد و بادها را بشکند و مردم قولنجی را سود مندست

و تشنگی دروغینی را باطل کند و معده را بشوید و صاحب نزله و ماخولیا و درد سر و درد چشم را سودست

و ادرار کند و حیض آورد و آب چاه و کاریز بقیاس آب جوی بد باشد و آب چاه و جوی باهم نباید آمیخت

و آب ایستاده خاصه در میان بیشه و نی باشد سخت بد باشد سپرز را بزرگ سازد و اهل حشا را زیان است باشد

که به استسقا ادا کند و آب بد را بصلاح توان آورد چنانکه آب را با خاک پاکیزه بیامیزند و بجنبانند

و بپزانند و بنشانند و آب غلیظ با شراب نباید خورد و با سرکه و آب شور را با سرکه و سکنگبین اگر چیزی

قابض چون خرنوب و حب الآس و زعرور در وی افکنند یکو مضرت آن باز دارد و آب تنگی لینی سرش با شراب

خورند یا چیزی که طبع را نرم کند و آب تلخ با چیزی خورند چرب یا شیرین و آب تیره با شیر باید خورد و

تریاق اهم اهابهای مخالف بیازست خاصه سیر که پرورده و به آب آشامیده هیچ گرمی نبد بلکه حنک باید خورد

و آنجا که آب اندک بود و روزگار گرم با سرکه بیامیزند تشنگی کمتر آرد و تخم خرفه را با سرکه بیامیزند با آب

کمتر حاجت آید و بر سر طعام آب بسیار نباید خورد و صبر کردن بر تشنگی مبرود و مرطوب را سود دارد و

محرور را زیان و آب خوردن به ناشتا از پس گرمابه سخت زیان کار باشد با شراب ممزوج کند زیان تشنگی

کمترست زمستان شراب به آب گرم ممزوج کنند و تابستان به آب سرد و آب خوردن به شب که از خواب

بیدار شود زیان است الا که تشنگی صادق داشته باشد و مخمور و محرور را زیان کمترست و از پس طعام

گرم آب سرد زیان دارد اگر چاره نباشد لختی اندر دهان نگاه دارد پس فرو برد و بر تشنگی دروغین

صبر

صبر باید کرد و خفت تا طبیعت آن ماده بد را بپزاند و بر تشنگی آب خوردن تشنگی زیاده شود

چرا که ماده وقتی تر می شود و تخم بادیان و آب تشنگی را ببرد باذن الله تعالی باب هفتم

اندر تدبیر شراب اگرچه حرام است اما چون مستعدمان نفع و ضرر او را بیان کرده و به بعضی فتوی جهة دوایی

مباح است واجبست ذکر آن باز نمودن اما مزاج شراب مناسب حرارت غریزیست که تن مردم بدان زنده

است بدین سبب حرارت غریزی را می فزاید و هضم کند و خلطهای خام را بپزاند و روان کند هم به اسهال

هم به ادرار هم بعرق هم بقی لکن هر کس که با و عادت کند بعد از آن ترک کند بیماریها گوناگون

تولد کند و هاضمه و قوت حرارت غریزی باطل شود و دافعه ایضا باطل شود دگر نفع او انکه رنگ روی بر افروزد

و رگها از اخلاط بشوید و سده ها بگشاید و غذا بهمه تن رساند بدین سبب فربه کند و خواب خوش آرد و پادزهر

زهرهای سردست چون افیون و شوکران هرگاه خوردن او از اندازه بگذرد همه مضرت کرد چرا که چون

حرارت بسیار شد قوتهای هاضمه و غاذیه از تصرف کردن در آن عاجز آیند و بدین سبب هرگاه افراط کنند

بیم خفا بود چرا که شراب زود با خون بیامیزد و بهم رگها و اندامها چون جگر و دیه و دل پر شود و هوا را که

مدد روح است گذر نماند و از مضرتها دگر وسواس و ماخولیا و کند فهمی و غفلت و خیرگی چشم و ترسیدن

در خواب و سکته و خناق و رعشه و نقرس و فالج و دیوانگی و بیماری محرقه و استسقا ادا کند بعضی مردم از قدح

بزرگ زود مست شوند و از کوچک زودتر از بهر آنکه معده و جگر ایشان گرم نباشد و از قدح بزرگ بخار به دماغ

برنشاند انگیخته و مست نشوند و از قدح کوچک بخار دود انگیزد به دماغ و مست شوند که دماغ محمل گردد

و محرور را شراب سفید و رقیق بهتر و اگر شراب غلیظ باشد باید که کوفته بگذارند رقیق شود و بکار آید

و شراب زرد خوبتر باشد هر چه رنگین تر قویتر و پیران را و مرطوبان را بهتر و شراب سیاه غذا بیشی دهد لکن

حرارتش کمتر از زرد باشد شراب خوش بوی صاحب خفقان و غشی را موافق بود و ناخوش بوی دماغ را

زیان دارد و شراب شیرین فربه کند و آواز صافی کند لکن سده کند و دیر گوارد و جگر و سپرز را زیان دارد

و شراب تلخ زود گوارد و سده بگشاید و بلغم را لطیف کند و شراب قبیق زود مست کند و ادرار کند

و غلیظ ضد این و شراب جوشیده اگرچه تلخ باشد گوارنده تر و هشیار را از وی دیرتر باشد و خمارش قوی بود

و جوشیده شیرین سنگ مثانه پدید آورد و باشد که به استسقا کشد و شراب مویز را رطوبت و حرارت

کمتر بود و غذا کمتر و هر بریان رانش بید و انواع شرابها که از برنج و گاورس کنند آن از شراب نیفزایند
و منفعت شراب از پیش نیابد جز آنکه دماغ را ممتلی کند و شراب کهن را حکم دارو باشد و تمام نارسیده
جگر را زیان دارد و اسهال آرد و هر که از گرمی شراب ترسد غذا از مثل غوره و ریواج سازد و نقل ترشی
صداع آرد نقل آبی و انار باید خورد و میان هر دو سه شربی اندک آب سرد باید خورد تا فرونشاند بخار و
دماغ باز دارد هر که معده ور گرم باشد و ضعیف نقل حب الآس و آبی ترش خورد و اگر معده سرد بود نقل
کمونی و سعد و قرنفل و پوست ترنج باشد کسی را که در میان شراب غثیان و قی آید نقل ریزه نمک خورد
و پوست پسته بمکد و شراب با نشاء زیان آرد و کودک را شراب زیان است و کسی که خواهد از مستی هشیار
شود سرکه بر آب سرد بیاشامد و دوغ ترش و برف گداخته و کافور و صندل ببوید و روغن گل و سرکه
و گلاب بر سر نهد و اگر خواهد زود مست شود تا عصیر را علاج کند بزر البنج و قشور اترج اندر آب
بپزند تا آب سرخ شود و با شراب بیامیزند و بدهند

باب هشتم اندر تدبیر خواب و بیداری

بهترین وقت خواب آن است که طعام از قعر معده بگذرد و قوت هاضمه در آن تصرف کرده باشد و معده خالی
خفتن هم زیان دارد و حرارت غریزی را ضعیف کند و تن را لاغر کند و خواب روز بیماریهای رطوبت
و نزله آرد و سیما زمستان و رنگ روی را تباه کند و تن را سست کند و سقوط شهوت آرد و مردم را
خفتن بسیار زیان است و وقت خفتن نخست بر پهلوی راست باید خفت یک زمان پس بر پهلوی چپ باز گشت
و شکم را گرم باید داشت و اگر بر شکم خسپد صواب باشد تا حرارت جمع شود و طعام را هضم کند و بر پشت خفتن
زیان دارد از بهر آنکه فضلهای دماغ که منفذ آن سوی پیش است چون بینی و کام بدین منفذها باید که
فرو آید و به سبب استلقا فضلها به سوی پس میل کند سینه و عصبها فرو آید نزله و سده و درد عصبها
و فالج و درد پشت سل تولد کند و آنچه در دماغ بماند کابوس و صرع و سکته تولد کند و بیخوابی و شب
نخفتن گوهر دماغ را کم کند و طعام و شراب خام بماند و ناگوار دیده و قوت را اسقاط کند و خواب
ملبد او زیان است که در شب غذا هضم یافته و معده خالی شده مثل آنست که بر گرسنگی خابیده است و آواز
هموار که معتدل باشد و آواز آسیا که نزدیک نباشد خواب آرد و ماندگی و رنج بسیار خواب آرد
و شراب ممزوج ابیض و کسانی را که از بیخوابی رنج باشد نگذارند تا تکیه کنند و چشم فراز کنند و از

اندک

وا از اندک عنودکی که باشد باز دارند تا مانده شود و پیش جماعتی بنشینند و سمرها گویند و کتاب خوانند
پس ناگاه برخیزند و چراغ بردارند در حال در خواب شود

باب نهم اندر تدبیر حرکت و سکون

بدانکه چون حرارت غریزی از سببها برون و اندرون اثرها پذیرد و اندک اندک بتحلیل خرج می شود
حاجت دارد به آنکه عوض آن باز آرند و از امدادی دهند هم از گوهر آن و چون مردم حرکت کند اندامها
گرم شود و حرارت غریزی را برافروزد و مددی باید هم از گوهر خویش و ریاضت حرارت را برافروزد
و فضله که هر روز در تن بماند آن را بتحلیل دفع کند و وقت ریاضت آن است که طبع اجابت کرده
باشد و نخست که تدبیر ریاضت خواهد کرد بگوید تا وی را بمالند نرم نرم و به تدریج سختتر می مالند تا
نیک بمالند بعد از آن بریاضت مشغول گردد و چون از ریاضت فارغ شود دگرباره وی را بمالند
و در این اثنا چند بار اندامهای خویش بکشد و نفس باز گیرد چنانکه تواند تا فضلها که به ریاضت دفع
نشده بدین طریق دفع شود و مدت ریاضت چندان باید که رنگ روی افروخته شود و حرکت نشاط می تواند
کرد هر که بماند و عرق آرد باز ایستد و ریاضت بر گرسنگی زیان دارد و انواع ماندگیها که از ریاضت
و غیر آن پدید آید سه نوع است قروحی و تمددی و ورمی و بعضی مشقتی هم گویند اما قروحی ماندگی باشد که
که اگر دست بر وی نهند یا حرکتی کند المی یابد چنانکه از قروح یابند و سبب آن فضلها باشد رقیق و بسیاری
حرارت غریبی که اندامها گرم کند و گوشت و پیه را بگدازد و اندر نواحی پوست پراکنده کند و اگر این
فضله بسیارتر بود سرما اندر پشت می یابد تا به لرزه و تب کشد و علاج آن اندر آبزن نشستن بود و مالیدن
نرم بروغنهای رقیق چون روغن بابونه و شبت و خطمی و گرمابه فاتر و طعامها چیزی که لطیف باشد
چون فروج که به آب غوره و نمک و کشک جو پخته باشد و چون قلیه کدو و اسفناج و مانند آن و ماندگی تمددی
چنان باشد که مردم پندارد که اندامهای او کشیده است و امتلا و حرارت می یابد اندر همه رگها و بندها و
حرکت بدشواری کند سبب فضله که در عصبها مانده است و علاج آن گرمابه آبزن و روغنها که در قروحی
گفتیم و اگر این ماندگی نه از ریاضت بود از استفراغ چاره نباشد و ماندگی ورمی نوعی است که گرم باشد و رگ
و عصب ممتلی اگر دست بر وی نهند المی یابد چنانکه عضو آماهیده و سبب آن همچنین بود علاجش سه چیز تمام

بابونه گل بود ... پرورش ... اندرون ... زرد آن ... و گاو چشم نیز نامند
و ... عین البقر ... و در ... کاس ...
و یونانی ... طبیعت آن گرم و خشک است ...
... بجا الند ... قوت ...

سود امتلا را به استفراغ و کم خوردن زایل کند و حرارت را به شربتهای خنک تسکین دهد و امتلای عصبها را
به گرمابه و آبزن و روغنها علاج کند و ماندگی مستقی چنان بود که پندارد که در اندامهای او خستگی پدید
آمده است و سبب آن رنج بود که عرق بسیار کرده در آن هوای سخت گرم سفر کند و رنج روزه و کم خوردن
اتفاق افتد علاج آن آبزن و گرمابه و بر روغنها مالیدن و شربت کشکاب بخته و فرقح و مانند آن بود

باب دهم اندر استفراغ بداروهای مسهل بباید دانست که مردم تندرست و کودک و پیر
و مردم لاغر و کسی که گوشت عضلهای شکم او کم باشد و مرد ضعیف و کسی که بجای حرف سین تا گوید و کسی که اندر
تن او خون بسیار از فضلها باشد اینها را داروی مسهل نباید خورد و اندر فصل گرما و سرما کسی را مسهل نباید
خورد خاصه بیست روز پیش از طلوع شعرای یمانی و بیست روز پس از وی هیچ کس را داروی نشاید خورد و فصد
و حجامت نباید کرد الا که ضرورت سخت باشد فصد و شرطها احتیاط و سکین بجای آرد و مباشرت نیز نباید کرد
خاصه اندر ایام باحوراء و برآمدن شعری در روزگار بقراط باول ایام باحورا اتفاق شده است بدین سبب
این مدت یاد کرده شد از دارو خوردن نهی کرده است و بیست روز پس از طلوع او را صدر نهاده اند در جمله از کلم
اوایل و جمله ماه تموز هیچ استفراغ نباید کرد و کسی را که شادی بزرگ یا غمی و بیمی بزرگ داروی نشاید خوردن
و بسیار خوردن مسهل تن را ضعیف کند و کسی که مسهل خورده آزموده نکرده باشد صواب آن است که طبیب بغذای
لطیف و اندک تدبیر او کند و داروی دهد اگر چاره لطیفه نباشد لطیف ... خسک و خیار را داروی نرم
و افزاینده فزون از آن استفراغ کند که داروی تیز و داروی خورد باید که تن را مستعد دارو کند چنانکه چند روز
چیزی که احشا را ضعیف کند نخورد و معده را نرم کند و خلط را تیز اندر پس مسهل خورد طعام باید که هضم شده باشد
و هنوز شهوت طعام پدید نیامده باشد و داروی سخت شیرین نباید تا معده آن را بعوض غذا قبول نکند و بعضی
آن مشغول نشود و خفتن پس دارو خوردن اگر دارو قوی بود و پیش از آنکه در کار آید اگر بجنبید دارو کار
نکند یا کمتر کند و آب گرم خوردن پس از داروی مطبوخ قوت دارو ضعیف کند و از پس چیزهای قوی اگر در کار
تقصیر باشد آب گرم و سورا و لیز تا از و دفع کند و تا دارو تمام کار نکند طعام و شراب نباید خورد و اگر
معده صفراوی باشد و صبر نکند پیش از دارو لقمهای چند پاره نان اندر شراب غوره ترید کند یا شربت

کشکاب یا آب انار اگر کسی را به فصد یا اسهال حاجت بود ببیند اگر اخلاط بلغمیست نخست مسهل
باید خورد و اگر اخلاط گرم است نخست فصد کند و اگر کسی را دارو کار نکند و بی آرامی آرد و مدد
اندر اعضا پدید آرد شیافی باحقنه یاد و مثقال مصطکی سوده باشکر اندر آب گرم بباید خورد
ماده دفع کند و اگر کمال حمیتی باشد و چشمها بیرون خیزد رگ باید زد و بسیار باشد که آبی و سیب عفان ... از
دارو باشد زایل کند و دارو در کار آید و اگر آبی اعراض بد تولد کند چون اجابت نیفتد فصد باید کرد
و هرگاه دو روز کار تمام نکند و تن از آن ماده که مقصود باشد پاک نشود چند گرمابه یکبار باید داشت تا
ماده که به جانبی و جایی میل نکرده به سوی پوست میل داشته است بعرق دفع شود و بباید اگر از گرمابه
لذت می یابد نشان آن است که ماده دفع می شود و الا در حال بیرون آید و شربت و غذای موافق تدبیر
باید کردن و چون از دارو فارغ شود از چیزی که مردم را بگرداند چون شادی بزرگ یا غم بزرگ و جماع
و خشم و غضب و مانند آن دور شود و طعام اندک و لطیف باید خورد و پیش از طعام مرطوب مرو دو را
حب الرشاد اندر جلاب باید خورد و محرور و صفراوی را اسبغول و معتدل مزاج تخم شاهسپرم و اگر سخت
محرور باشد اسبغول را بروغن گل چرب کند و شراب خوردن پس از دارو بیم تب و اضطراب بود اگر
دارو اسهال از اندازه افزون کند شیر تازه دهند تا تیزی دارو از امعا باز دارد و تخم لسان الحمل
اندر شیر بجوشند در حال باز دارد و اگر تشنه باشد اسبغول و گل ارمنی و صمغ عربی بروغن گل چرب کند یا شراب
آبی یا مورد و دانه مورد بدهند و تریاق فاروق و فلونیا اسهال باز دارد و هرگاه اسهال خداوند شود
که فواق پدید آید اسبغول بروغن گل با آب سرد بدهند و اطراف ران و بازو ببندند و عطسه آرند و فلونیا
دهند و اهل شیع را تدبیرهای لطیف باید ساخت که دارو دشوار خورند اما صداوند معده گرم و ضعیف را
که به استفراغ حاجت بود بگیرند سقمونیا بکشریت و آبی اندر جلاب اندازند تا آبی آب جلاب برچیند و با
مدادان آبی برچیند پس جلابی بدهد و آن جلاب نگذارد مضرت سقمونیا باشد و مزه دارو باشد هر اگر
سقمونیا زیاده از یک شربت کنند با آبی آنچه بستانند مقدار شربت بود صواب آید و اگر استفراغ صفرا
و رطوبت حاجت آید تربد سفید تراشیده و نیم کوفته بگیرد یک درم یا بیشتر بحسب طبع و قوت او و خوار
و اندر صد درم آب بجوشانند تا به نیمه بیاید و بپالاید و مقدار سقمونیا اندرین آب حل کند و مقدار شکر

سوده در وافکنند و یک شب بنهند و بامدادان آبی یا سیب بدهند مقصود حاصل شود صفت مطبوخی
که صاحب نزله را سود دارد بنفشه خشک پنج درم بیخ سوسن مقشر نیم کوفته ده درم اندر نیمن آب
بجوشانند تا به نیم باز آید و بیست درم شیرخشت باز بگیرند و روی حل کنند و بپالایند این یکشربت
است حبی که لطیف بگیرند بنفشه خشک ده درم و بیخ سوسن یک درم عسل چندانکه هر دو را بهم بسرشند و بکار برد

باب یازدهم اندر تدبیر استفراغ بداروی قی کسانی را که سینه تنگ و گوشت برهنه
باشند و گردن دراز و حنجره ظاهر و برون آمده بود و کسی را که اندر سینه بیماری بود قی نباید کرد و کسی را
که دماغ و اندامهای رئیس ضعیف بود و کسی که سخت فربه بود مسهل اولیتر از قی بود اما منفعت قی آنست
که بیماریها که فرو سوی ناف است سود دارد و معده را پاک کند و آرزوهای بد چون آرزوی گل و مانند
آن زایل کند و آرزوی طعام آورد و صاحب یرقان و رعشه و فالج و نقرس و مالیخولیا و قوبا و صاحب جذام
و کسی که بد رنگ و زرد باشد اینها را سود دارد کسی که مسهل خورد قی و غثیان آرد پیش از دارو به سه روز
قی کند تا چون دارو خورند غثیان نباشد و مضرت قی آن است که معده را زبون کند تا اخلاط بدرو
روی کنند و دندانها را و چشمها و بیماریهای سینه را زیان است کسی که قی به اندازه کند گرانی سر و گوش
و تیرگی چشم ببرد و از بهر قی کردن چند گونه طعامها و شرابهای مختلف باید خورد و در آن روز اگر شراب
خورده باشد یکزمان صبر باید کرد تا طعام و شراب با اخلاط بیامیزند و کسی را که قی دشوار افتد به سه روز
پیش از قی هر روز یک اوقیه روغن بیدانجیر خشت با یک اوقیه شراب صرف بیامیزد و بخورد و اندر گرمابه
باید رفتن و روغن اندر همه اندام مالیدن و غذا شوربا با چربی طعام گوناگون خورد و اگر هوای سرد
باشد خانه گرم کنند یا اندر گرمابه قی کنند و در وقت قی کردن رفاده بر پشت چشم نهند و ببندند و راست
بنشیند و چون فارغ شود چشم و روی به آب سرد بشوید و دهان به آب گرم و چند بار غرغره کند به
سکنجبین یا انگبین و بهترین وقت قی تابستان است و مرطوبی قی پیشی از ریاضت کند و سپس از طعام
و هر روز پیش از طعام و شراب کند و کسی که خواهد معده اش زبون نشود بس از دهان شستن بگیرد مثقال
مصطکی سوده باندک شکر یا نیشکر اندر آب سیب بخورد تا ماده هایی که روی به معده آرد باز دارد و باقی
فضله که اندر معده باشد بجانب روده ها دفع کند و گلشکر یا اطریفل کوچک داده باشد و اگر از داروی قی سوزش

اندر

اندر معده تولد کند شوربای چرب آن را زایل کند خاصه شوربای چرغ فربه و اگر فواق بدید آید جرعه
آب گرم می خورد و عطسه آرد و اگر درد سینه و پهلو بمدتی پدید آید بروغن بنفشه یا بابونه بمالد و به
آب گرم تکمید بکنند و تکمید آن است که مثانه گاو یا مثل آن چیزی پاک کرده و نشسته گرم کنند و با آب
گرم و شراب کنند و بر آن موضع مالند و داروهای قی آنکه بی خطر است اینست تخم ترب ده درم تخم شبت
یکدرم بوره یا آن چهار دانگ همه را بکوبند و به انگبین بسرشند و پیش از طعام بخورند این یکشربت باشد اگر
داروی دیگر ترب پاره پاره کنند چون درم درم و اندر عصاره نهند تو تو در هر توی اندک نمک بریزند بس
مقدار سکنجبین عسلی بر سر آن ریزند و یک شب بنهند دیگر روز پیش از طعام بخورند و بدیگر قی کردن کنند
و طعام مختلف بخورند و اگر بیاز نرگس یا دو سه در میانه طعام یا با هم بخورند قی آرد و فقاع گرم به
آب شبت و بعد ماء العسل بخورد قی آورد باب دوازدهم اندر تدبیر فصد و حجامت
فصد استفراغ کلی است از بهر آنکه مرکب همه اخلاط خون است چه هرگاه فصد شود از هر خلطی چیزی کم گردد
و فضیلت فصد آن است که چون رگ گشاده شود رنگ و قوام خون و قوت برون آمدن خون می توان دید
و چندانکه مصلحت باشد برون می توان کرد اندک یا بسیار و داروی مسهل و قی اگر تقصیر کنند تدارک آن
بداروی دیگر خطر باشد و اگر افراط کنند باز داشتن دشوار بود و منافع خون در تن بسیار است پس بدان که
جگر گرم است و معدن قوت طبیعی است و تولد خون در جگر باشد بدین سبب خون حرارت طبیعی است
و همه تن از آن بهره یابد و بدان پرورده شود و مرکب حرارت غریزی خون است و خون آن را بهمه تن میرساند
و بدین سبب است که هرگاه لختی بیشتر برون کنند ضعف و غشی تولد کند و منفعت بزرگ آنکه رگ بزرگ
از جگر بدل پیوسته است و نصیبی تمام از خون بدل می رساند و آن خون در دل مرکب روح حیوانی گردد
و اندر همه شریانها برود و حیوة بهمه تن رساند و بدین سبب هرگاه که خون از شریانها برون رود
قوت حیوانی باطل گردد و هلاک شود و کمترین نفع خون آنکه پوست را رنگین و تازه دارد از بهر این
منافع بعضی متقدمان اخراج خون روا نداشته اند و آن رای خطاست از بهر آنکه نفع خون وقتی
بود که بمقدار احتیاج باشد هرگاه بسیار شود یا مزاج آن بگردد و ناطبیعی شود و سبب بیماریها گردد و زایل
کردن حال ناطبیعی واجب است و عذر را حجامت انداند و گفته اند هرگاه غذا از بیمار باز گرفته آید یا چیزی نافع

و اندک داده شود هم خون و هم مزاج خون باعتدال باز آید و برون کردن خون حاجت نبود جواب آن
گوییم اگرچه تدبیر صواب است اما مدتی باید تا غرض حاصل شود و ایمن نتوان بود که آفتی پیش دستی کند
و مهلت ندهد پس مقدار خون کمتر باید کرد و صواب آن بود که در چنین حالت هر سه تدبیر کرده شود غذای باتدبیر
و اندک دادن و مقدار خون بیرون کردن و اندر بیرون کردن خون اعتماد بر قوت حال باید کرد و این از نبض
توان دانست طبیب دست بر نبض دارد تا هرگاه اثر ضعف پدید آید در حال رگ ببندد و هرگاه سبب فصد
تباهی خون بود تا رنگ و قوام آن نگردد نباید بست مگر که اثر ضعف پدید آید و هرگاه که سبب فصد آماس باشد
تا رنگ خون نگردد نباید بست و بقراط مدنی سبک دیده که اندر شوکه رگ باسلیق باید زد تا رنگ خون بگردد
نباید بست مگر بدو سبب یکی آنکه ضعف پدید آید دوم آنکه آماس قوی باشد و رنگ خون دیر بگردد و بیم ضعف
بود از بهر آنکه آماس بزرگ و گرم راههای خون بسته باشد و خون در آن موضع باز داشته و به دشواری برون آید
و محرور و لاغر را که در معده صفرا تولد کند و کسی را که مسام گشاده باشد و کسی را که فم معده ضعیف باشد
و کسی را حس فم معده قوی بود از غشی نگاه باید داشت و فی کردن پیش از فصد غشی باز دارد خاصه کسی که در معده
او صفرای تولد کرده باشد و فم معده ضعیف باشد و تدبیر باز داشتن غشی آنکه پیش از فصد اندک مایه شراب انار
یا شراب غوره یا سیب ترش یا آبی ترش دهند و مبرود را پیش از فصد شراب بوده دهند یا جلابی که در وی
افاویه پخته و مفصود را به پشت باز خفته فصد کنند و بدان شکل باشد تا خون بیرون آید و از پس فصد
ماء اللحم دهند و فصاد باید که نافه مشک با آلتی که بدان قی توان کرد چون پر مرغ و مثله حاضر دارد و دواء المسک
نیز حاضر دارد تا اگر غشی افتد فی الحال پر مرغ فرو کند و قی آرد و مشک ببوید و دواء المسک در جلاب یا در
آب انار حل کند و بحلق اندر چکاند و کسی که تب دارد در روز نوبت تب رگ نگشاید و کسی را که در صرع باشد
رگ نشاید زدن نخست درد ساکن باید کرد پس رگ زند از بهر آنکه درد اخلاط به سوی خود بکشد و رگ
زدن خلط را برون کند هنا زعت میان این دو کشیدن پدید آید و ضعف تولد کند و اضطراب و تابستان
رگ روزی باید زد که هوای خوش باشد و اندر ساعت نخستین از روز خاصه مردم محرور را و در تدبیر مسهل
ذکر کردیم که کدام روز کار نه مسهل و نه فصد باید کرد و آن روز که رگ زنند و دیگر طعام لطیفتر و کمتر
باید خورد و چیزی خورد که صفرا نشاند خاصه محرور را و از جمله طعامی که قوت دهد چون کباب و قلیه خشک

و مانند

و مانند آن نباید خورد از بهر دو کار یکی آنکه مقصود از خون گرفتن برخواستن قوت خون باشد و طعام قوی
مقصود باطل کند و دیگر آنکه آن روز که فصد کرده قوتهای معده و دیگر اندامها ضعیف شود و چون طعام
قوی خورد هضم بد باشد و خلط بد تولد کند و در حال گرانی و کسلانی آورد پس اسهال و پس بیخوابی و پس
جماع و رنج و پس ناگواریدن طعام و پس تشنه و پس کار که تن را گرم کند تا به سبب آن تحلیل بسیار افتد و مسام
گشاده شود رگ نشاید زد و اگر ضرورت افتد میان این حالها و میان رگ زدن سه روز زیاده کم نباید
هم چنان از رگ زدن هم پس از آسایش و باز غلطیدن صواب بود و لکن نشاید خفت از بهر آنکه کسلانی و ضعف
آرد و باشد که احتلام افتد و بر سر رگ رفاده بر رگ باید نهاد و هیچ عطر و لخلخه نباید مالید و اگر درد رگ گرم
شود هر ساعت می باید گشاد و رفاده را به آب سرد گردان و باز بستن و مرطوب را رگ زدن با ضمیمه محرور
باید فرمود تا حرارت برافروزد و رطوبتها بگدازد و اسماء آن رگها که بیشتر زنند قیفال و الحل
و باسلیق و حبل الذراع و اسیلم و باسلیق ابطی و مابض ابطی و صافن و عرق النسا و هر یک را نفع دیگر است
اما فصد قیفال علتهای سر و چشم و بینی و کام و زبان و دندان و لب را سود دارد و اکحل علتهای همه اندام را
سود دارد و باسلیق علتهای سینه و جگر و ذات الجنب و سوء صحه و درد زانو و ساق و سرین و قدم را سود دارد
و اسیلم اندر دنبال باسلیق است از دست راست درد جگر را سود دارد و از دست چپ سپرز را و خداوند گوارش
را نفع دهد حبل الذراع اندر بعضی دستها بر رگ باسلیق است و اندر بعضی بر اکحل آمیخته است و بر زند اعلی نهاده
نزدیک خورده دست و منفعت آن مانند قیفال است چنین که می گویند قیاس بر خلاف اینست و این خلاف
همانا از ناسخان است و فصد صافن خون از نیمه بالا فرو آرد و حیض بگشاید و ریش و فارشهان و قضیب را سود دارد
و مابض اندر زیر زانو است و بعضی گفته اند دنبال رگ ها است و شاخها آن که بیکی رگ شده است و فصد آن درد
اعضاء و پشت را سود دارد و نفع آن فزون از صافن است حیض بگشاید و درد مقعده و بواسیر سود دارد و فصد
عرق النسا درد عرق النسا را سود است و عرق النسا در پس کعب راست بود یعنی کعب وحشی و صافن در پس کعب
چپ یعنی انسی و نفع آن به صافن نزدیک است اما قیفال را نوبت باید زد یا از پهنا تا نیشتر از وی در
رگ برون نشود و بر کرانه و به اوی عصب و عضله و غشاء اثر نیاید و اندر زیر اکحل عصبی است احتیاط
باید کرد دور بوده باید زد از درازا از بهر آنکه بسیار باشد که این رگ در میان دو عصب باشد و باسلیق را از

از بهر آنکه در زیر آن شریانی است از موضع خویش یکسو باید برد و بوریب پهنا باید زد از درازنا نباید زد
تا داماد کیرد و باشد که از هر دو جانب آن شریان پنج دست ازان بباید داشت و حبل الذراع دنبال
باسلیق است و اسیلم نیز دنبال باسلیق است دیگر باید جست و غالبا که باسلیق به بندند باد کیرد و نشان
آن است که مانند عدس و نخود تا ناهموار پهنا پدید آید نباید گشاد و بجا کنند باهستگی تا ناهموار برود و دیگر باره
ببستن اگر پیوسته باد کیرد دست ازان رگ بباید داشت و باسلیق ابطی باید جست و هر رگی دیگر که باد کیرد نباید زد
و باسلیق را اولی آن است که به پشت نیشتر زنند چنانکه پیش نیش حجامت را زنند تا سلامت باشد و باسلیق
ابطی را بسیار بباید مالید و آب گرم ریختن بسیار پیش از بستن و بند بزرگتر باید افکند و دست معقود راست
باید داشت چنانکه زاویه بغل قائمه باشد و رگ را با ابهام باید گرفت و نیش از بالا فرو باید برد و فصد اکحل
و رگ صافن را از بالای شتالنگ باید زدن و گاهی چند باید رفتن و گرم و پاره ای از پنبه در زیر پای او نهند تا
پای در روی بیفشارد تا رگ پدید آید و آن از اصل رگ و شاخ برخاسته است از دو جانب و اصل اندر میان
هر دو است اصل را باید زد و ما بقی تا ساق و ران بباید بست و چند گام بباید رفت و چند بار فرو باید نشست
و برخاست تا رگ پدید آید و عرق النسا را دستاری بگیرند و یک سر بر میان مقصود ببندند و باقی بر ران
و ساق او بپیچند و ببندند سخت تا نزدیک شتالنگ و چند بار بنشیند و بخیزد و پای بر خشتی نهد و فصاد بر پشت
پای میان خنصر و بنصر رگ بجوید اگر یافت از خطا ایمن باشد و اگر نیابد از پی شتالنگ از جانب وحشی بجوید
و نشان عرق النسا آنست که بروی چند گره باشد و از درازنا باید زد که از دو جانب او عصب است هر گاه که فصاد را
غلط سرنیش به عصبه باز آید اگر دست یا پای باشد اماس گیرد و گرانی تولد کند همه تن بروغن بنفشه چرب
باید کرد یا بروغن بادام و آب کشنیز تر و صندل سرخ و سفید و شیاف مامیثا بر اماس ضماد کردن و اگر موت
بر جای بود از دست دیگر باید رگ زدن یا رگ صافن باید زد و اگر این خطا بر پای افتد از دست رگ باید زد
هم ازان جانب و اگر جراحت ریم کند جراحت فراخ باید کرد و رفادها برجی باید نهاد چنانکه ریم دفع کند و اگر
خطا چنان افتد که رگ تنگ آید و خون در زیر پوست جمع شود و جای رگ کبود شود تا اثر آن زایل نشود
بان دست هیچ کار سخت نباید کرد و هر گاه کبودی کمتر می شود نشان سلامتی است و اگر کبود تر می شود بیم باد

از

Dr. CARO 19 ISFAHAN 35 MINASIAN

از دست دیگر رگ باید زد یا رگ صافن باید زد و آن ضماد که پیشتر یاد کردیم نهادن و اگر نیش بر شریان
رسد فی الحال سر رگ بباید بست و داروی که آن را لاذوق گویند بر نهادن و ببستن و دست را بر
بالش بزرگ باید نهادن و بازوی دست دیگر و پای که برابر مجروح بود ببستن تا خون بدین دست مجروح
میل نکند اگر از بستن رنج باشد بگشاید و ببندد صفت آن لاذوق دم الاخوین انزروت شب یمانی
غبار آسیا اقاقیا صبر کندر از هر یک یک درم صمغ عربی دو درم بکوبند و بیزند و به سپیده خایه مرغ بسرشند و
آن را با دبر غور کوشی یا با فرخبه یا با خانه عنکبوت پاکیزه بر جراحت و گرداگرد آن نهند و ببندند و ده
روز نگشایند پس آنگاه ده روز اگر خون ساکن شده باشد باز ببندند هر چند می گشایند و می بندند تا معلوم شود
که جراحت بسته و محکم شده و در این میان طبع مقصود نگاه دارند تا نرم شود و به اعتدال باشد و نشان رسیدن
نیش به شریان آن است که حرکت بیرون آمدن خون حرکت باشد به نظام چون حرکت نبض و در حال نبض ضعیف
شدن گیرد و خون شریان رقیق تر باشد و اشقر باشد و اگر گوش بر و دارند آواز بتوان شنید اما حجامت
کودکان و پیران را بجای فصد باشد و بر هر عضو پاک شود و بخون حجامت از گوهر او هیچ چیزی خرج نشود و به
خون فصد بسیار خرج شود و کودکان را تا از بیشتر باز نکنند و از پس آن تا ضرورت نباشد حجامت نکنند از بهر
آنکه ضعیف شوند و پیران ضعیف باشند و پیر را که پس از شصت سال حجامت نباید کرد هم خشکی و رطوبت ایشان غلبه
کرده و اولیتر آن است که سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم حجامت و فصد نکنند و توقف نمایند تا نور ماه نقصان
گیرد و آن بعد از هفدهم باشد از بهر آنکه ماه چهارده ممتلی باشد از نور و اخلاط در تن حرکت کرده و میل بظاهر
کرده و رگها باریک و شاخهای آن پر شده و رگ زدن اندرین وقت خون صافی بیشتر خرج شود و خلط بد کمتر
و هر گاه نور ماه نقصان گیرد خون صافی باز گردد به تن گرد و اخلاط که با خون حرکت کرده باشد بجهت آنکه غلیظ
تر باشد باز پس ماند بدان زودی که خون صافی باز گردد باز نتوان گشت بدین سبب با خون فصد و حجامت
اندر نقصان نور ماه خلط بد بیشتر خرج شود و در زیادتی ماه کمتر

باب سیزدهم

در تدبیر استفراغهای دیگر و آن هفت نوع است ادرار بول عرق مخاط بینی لعاب که از دهان و بن دندان آید جماع
استفراغ به شیاف هفتم استفراغ به حقنه اما ادرار بول بباید دانست که هر طعام را سه هضم است نخستین
در معده دوم در جگر و سیم در اندامها و از هر هضمی چیزی بماند که قوت معده آن را تمام هضم نکرده باشد

و تدبیر حفظ و تدبیر دفع آن واجب است و دفع هر فضله را طریقی خاص است دفع فضله نخستین
بقی توان کرد یا باسهال و کذشت و دفع فضله دوم بادرار بول توان کرد از بهر انکه این فضله
درد کها بود و تدبیر ادرار بول در باب علاج عسر البول می آید ان شاء الله تعالی اما منفعت ادرار بول
که باندازه باشد بزرکست درد بند ها و لشت و کرانی و کسلانی و استسقا و بیماریهای تری بود
سود دارد و افراط کردن اندران بیم باشد که مثانه ریش کند یا تشنکی یا دق و کداز تن آورد اما
تدبیر عرق و او فضله هضم سیوم است و طریق دفع آن از مسام بعضی ازان فضله بخار است که از همه
تن بتحلیل خرج شود و آن را نتوان دید و بعضی شوخ است که بر پوست بماند و بعضی عرق است و اندر
حفظ الصحه و در علاج بعضی بیماریها عرق آوردن سخت نافع است و رهی کرمابه و ریاضت در تابستان
عرق آورد از بهر آن که ریاضت اندرون را کرم کند و فضله را بکدازد و هوای کرم آن فضله را بیرون
کند و داروهاء لطیف کننده خون نیز تن را کرم کند و عرق آورد لکن اندر تدبیر حفظ الصحه عرق
اوردن بدارو خطر زیان دارد و ریاضت کفایت بود از بهر انکه این شاید بود که از داروها تب آید
و تدبیر مخاط بدانکه مخاط رطوبت غلیظ که از سر براه بینی فرود آید و دماغ پاک شود و بیماریها
دماغ که از اخلاط غلیظ خیزد زائل شود چون صرع و سکته و از بهر حفظ الصحه مرطوبرا بتدبیر فرود
آوردن مخاط باید کرد و تدبیر آن غرغره است و عطسه و بخار سرکه و شراب که بر سنکها کرم چکانند
و مانند آن و بخار طبیخ بابونه و پودنه کوهی سودمند است و خربق سفید و پلپل و امثال آن تنبا آید
نرم و ببویند عطسه آورد و مخاط فرود آورد و این تدبیر پس از استفراغ به مسهل یا قی باید کرد که
دماغ را و تن را لختی پاک کرده باشند تا باقی بدین طریق دفع شود تدبیر لعاب و او آب غلیظ است
از کام و بن زبان فرود آید و بوقت حاجت آن دماغ و چشم و کوش و حلق و فم و معده را سود دارد
از بهر حفظ صحت کاه کاه تدبیر لعاب رفتن باید کرد خاصه اندر زمستان مرطوبرا از بهر انکه در زمستان
رطوبت بیشتر کرد و تدبیر بعاقرقرحا و مویزج و امثال آن باشد که لختی بخایند و غرغره کردن و سرکه
و انکبین و خردل و انکبین بمایانیج فیقرا و اندر کرمابه غرغره باید کرد یا در خانه کرم اما تدبیر شیاف
استفراغ بشیاف ضعیف است و جز ماده که نوبی نزدیک است نتواند آورد اگرچه ترکیب آن داروها قوی

باشد و منفعت او در پشت و سرین و کرکاه و حوالی آن باشد و از بهر هر کسی بخوردی و بزرکی شیاف در
خور آن باید از بهر انکه هر مقصودی به داروی باید ساخت که بمقصود لایق باشد مثلا هر کسی را
تب آید بنفشه و شکر و سقمونیا باید ساخت و از بهر مرطوب و درد بار بلغمی سکبینج و جاوشیر و مجوده
و مقل و اشق و نمک هندی و تخم حنظل و زنجبیل و سورنجان و تخم کرفس چند بیدستر و قسط و زرنباد
و غاریقون و برک سداب و مانند هر چه باید ساخت تدبیر حقنه فعل او قوی تر از فعل شیاف باشد
از بهر انکه بمقدار بیشتر باشد و رونده تر و دیکر کسی را که مانعی باشد او را بدان سبب داروی مسهل نتوان
داد چون ضعیفی معده و تولد غشیان به سبب دارو خوردن خاصه اکر امعا ثقل را دفع نکنند اینها را هیچ
علاجی چون حقنه نیست اکر کسی بر سر زخمی افتاده باشد یا اندر دماغ آماسی بود حقنه سخت نافع بود
و ماده را از دماغ فرو آورد و بخار بر سر نفرستد چون داروی قی و مسهل و حقنه کاه باشد که تا معده بر آید
و بیشتر تا رودهای باریک بر آید بدین سبب هیچ حال بر ریق حقنه نباید کرد لکن شربتی که معده را قوت دهد
بباید داد تا دارو را از معده باز دارد و نکاه کند اکر حقنه بهر درد کرده و کم کند بیمار به قفا بخسبد و
سر بر بالین نهد چنانکه سینه او افراشته باشد و سرین او هم بر بالش باید نهاد و میان پشت او بر زمین و اکر
از بهر درد ناف میکند بر زانو خسبد چنانکه شکم آویخته و سر و سینه بر بالش افراشته باشد و خود را نکاه
دارد تا دران حال سعال و عطسه نکند و بباید دانست که اکر داروی حقنه اندکی بموضع برسد و اکر
بسیار باشد سستی و نفخ و بیقراری کند و بود که زحیر آورد و اکر سخت کرم بود غشی آورد و اسهال خون آورد و اکر
سرد باشد باد کند و طبع اجابت نکند و اکر غلیظ باشد روده را آلوده کند و مثانه را زحمت دهد و اکر دقیق باشد
بس عمل نکند اندرین همه صفتها معتدل باید و مقدار معتدل بنجاه مثقال باشد و سبوس آبکینه بقنطوریون
و نطرون از ثقل پاک کند و طبخ حلبه و روغن زیت همین عمل کند و اندر حقنه صاحب درد روده را
و درد اندامها و سپرز و قولنج ضعیف را از قنطوریون رشتی چاره نیست و حلبه و زیره و برا اسفند و تخم سداب
سخت نافع بود و اندر بعضی حقنها از انکامه چاره نیست و غالبا سرکین کبوتر و فرفیون و جند بیدستر مقدار
دو درم مسک در افکند و از بهر درد سر و حقنه و لیتر غشی و درد چشم و کوش از تخم حنظل چاره نیست و اندر حقنه
صاحب تب نمک بوره نشاید لکن از لعاب اسبغول و از شکر و طبیخ بنفشه و کشکاب باید و از بهر تب محرقه

روغن گل به آب نیم گرم بیامیزد و حقنه کند و از بهر ریش و سوزش روده‌ها از طبیخ خشخاش و روغن
گل کنند و اندر طبیخ حقنه افیون و آب کشنیز تر نشاید کرد و صبر در طبیخ شیاف و حقنه نشاید کرد
صفت طلائی که بر شکم مالند تا طبع را نرم کند روغن زیت و بید انجیر و موم زرد و دردی
روغن زیت و موم روغنی سازند و شوح ملکی الکبش و عصارهٔ قثاء الحمار یا شیر شبرم یا سقمونیا
یا شحم حنظل یا زهرهٔ گاو و یکی ازین جمله بدین موم و روغن بسرشند و بر شکم مالند تا استفراغ تمام کند
و صاحب تب را که طبع خشک باشد اندرون شکم اماسی بود و بدان سبب شکم فرو نیاید روغن تازه
به آب نیم گرم برزنند چند بار و بسیار از آن در پهلو و تهیگاه و شکم مالند به آهستگی تا طبع نرم شود
تدبیر جماع بدانکه جماع نوعی است از استفراغهای طبیعی و از جمله سببهاست که اگر باعتدال باشد سبب
تندرستی بود و الا سبب بیماری که چون اوعیهٔ منی پر شود طبیعت محتاج شود بدفع آن و از دفع آن
سبکی و نشاط یابد و اندیشهای بد و وسواس عشق زایل شود و اگر این دفع اتفاق نیفتد اندر همه تن
گرانی پدید آید و باشد که منی در جای خویش گرم شود و بخار آن بدل برآید و دماغ و وسواس و مالیخولیا
و خیرگی چشم و خفقان و سرگشتی پدید آید و بدانکه منی از خونی تولد کند که اعضای اندامهای اصلی را
شاید و آن در بابستری خونی بود و بدین سبب هرگاه جماع بسیار کند تن او سرد شود و ضعیف
گردد و اگر چه اسراف کند جمله منی که از وی جدا شود بیش درم سنگ نباشد و اگر فصد کند دویست درم
خون بیرون رود و در آن ضعف بیرون نیاید که از جماع آید و سبب آنکه جماع ضعیف کننده است
آنست که اوعیهٔ منی در جماع سه یا چهار یا پنج بار بیش برزند بدو تهی کرده و اگر بیشتر الحاح کند خون پدید آید
و آن خونی باشد که غذای اندامهای اصلی خواهد شد هرگاه آن غذا خرج شود مدت دراز باید که عوض آن بجای
باز آید و مدتی سبب آنکه جماع بسیار و جماع برگرسنگی و از پس قی و اسهال و گرمابه و پس ریاضت تن را خشک کند
و حرارت غریزی را کم و چشم تاریک و بار ضعیف و از پس هر سببی که تحلیل کند بسیار چون شادی به افراط و
بیخوابی به افراط و مانند آن سخت زیان دارد و از پس امتلاء طعام درد مفاصل و سده و ضیق النفس
و دمه و رعشه و استسقا تولد کند و اگر در حال جماع سرما در پشت آید یا رنجی باید یا از اندامها
بوی ناخوش آید نشان آن بود که در تن او خلطهای بد هست از جماع دور شود تا تن از خلط

پاک

19 ISFAHAN 35 MINASIAN

پاک کردن و صاحب مزاج گرم تر اندر جماع قوی بود و مضرت در وی کمتر آید و مزاج گرم و خشک
هم قوی بود لکن خشکی پدید آید و لاغر کرد و چشم در مغاک فرو رود و صاحب مزاج سرد و خشک و سرد
و تر هر دو ضعیف باشند و مضرت یابند باب چهاردهم اندر تدبیر اعراض نفسانی
چون لذت و الم و خشم و امن و ترس و خجل و اندیشه کارهای مهم و عملهای باریک و امید و نومیدی
هر یکی را اندر تن مردم اثر ظاهر هست افزونتر از اثر طعام و شراب و اثر خواب و بیداری و حرکت
و سکون زیرا که از طعامها هیچ موثرتر از زهر نیست و بیشتر زهرها اندر تن مردم قرار نگیرد و اثر
نکند و اعراض نفسانی در حال اثر کند نه بینی اندیشه که بخاطر گذرد خوش و ناخوش در حال اثر
آن بر روی او پدید آید و حرکات و سکنات او دیگر شود و از اعراض نفسانی بعضی تن مردم را گرم
کند و اخلاط و ارواح را در حرکت آرد چون خشم و شادی و امید و لذت و اندیشه مهمات
و بعضی سرد کننده است چون ترس و غم و نومیدی و گرم کردن خشم قویتر از گرمی شادی بود و دیگر اعراض
باشد و سرد کردن ترس قویتر از اندوه و خشم که با نزاع بود خون را و قوت روح را و حرارت غریزی را
اندر تن بگستراند و صفرا را بجنباند و رنگ را زرد کند و محرور را زیان است و مبرود و مرطوب را سود
و شادی به اندازه روح را اندر تن بگستراند و رنگ را برافروزد و فربه کند بدین مردم شادکام از
پیری دیر بینند و اگر شادی از حد بیرون بود دل تمام گشاده شود و روح و حرارت غریزی از بهر استقبال
و طلب تمامی حال خویش بیرون افکند دل همچنان گشاده بماند و غشی افتد و باشد که بمفاجا و هلاک رسد
و غم بسیار حرارت را بعمق تن گریزاند از بهر آنکه طبع خواهد که از آن حال دورتر بشد و ازین است که
رخساره غمگین زرد بود و اگر غم از حد گذرد حرارت همه به اندرون دل باز گردد و پس اندر وی خفه شود
و به مفاجا بمیرد و آنکه مفاجا به سبب اندوه کمتر از آنکه به سبب شادی مفرط از بهر آنست که حرکت روح
به شادی سوی بیرونست و به غم سوی اندرونست و حرکت شادی یکبار بود و حرکت اندوه آهسته بود
و خجالت نیز خون را و حرارت را بگستراند و لکن رطوبت را فرو گذارد و تحلیل کند از بهر این روی خجل
سرخ شود و عرق روان گردد و به آخر زرد گردد از بهر آنکه حرارت لختی تحلیل پذیرد و منفعت امن و
امید و ادب همچون شادی معتدل است و مضرت نومیدی همچون مضرت اندوه و خالی بودن از اندیشه

خاطر را گنده کند و قوت را و حرارت غریزی را ضعیف کند و رنگ روی بگرداند و بیماریها زیاده کند چنانکه
مشغول به اندیشها کار را از اندیشه بیماری مشغول دارد تا لختی دل و ران ببندد و بر و سبکتر شود و بدین سبب
سفر کردن و کارهای عجب دیدن از بیماریها و وسوسه عشق برهانند و در علاج عشق هیچ سودمندتر از اندیشه
کارهای مهم نیست و نشستن نزد کسی که لختی از وی حشمت دارند نافعتر نیست و هیچ زیان کارتر از
بیکاری نیست اما علاج بشربتهای خشک و غذاها و سخنهای خوش و بازیهای خنده ناک و لعبهای عجب
و حضور دوستان و علاج اندوه و ترس باشد به سماع و آواز بلند و شراب ممزوج کرم و در علاج اهل مرض
نفسانی علاج دیگر است که آن را علاج روحانی گویند و آن چنان باشد که به همه وقت مردن بیاد دارد و از شادی
و غم بزرگ که هرچه پیش آید خویشتن داری کند و اندر آن حادثه به چشم حقارت نگرد و قدر آن حادثه کمتر از آن
نهد که باشد دیگر آنکه همت بلند کند که مبادا بدان سبب تغیری در روی پیدا آید و سرا از دوست و دشمن پوشیده دارد
تا بدین طریق نیک هر روز کار کشیدن عادت کند و تغیرات در روا اثر ظاهر نکند والتوفیق من الله تعالی

باب یازدهم در تدبیر پیران بدانکه مزاج پیر سرد و خشک است پس همه تدبیر او به گرمی و تری
باید کرد چون گرمابه و مالیدن روغنهای گرم و خوشبوی چون روغن سوسن و یاسمن و عطرهای معتدل و شراب
صرف و اندر بستر نرم غلطیدن و ریاضت اندک کردن و خوشدلی جستن و از هرچه مزاج پیر را دارد چون
اندوه از خود دور کردن و غذا تنها رقیق و اندک اندک خوردن که معده ضعیف شده است و طعام پس از آنکه
از گرمابه برون آید موافقتر باشد و طعام خورده اندر گرمابه نرود و طعامهای غلیظ سودا و چیزهای تیز
چون ابکامه نخورد مگر وقتی که در معده رطوبت باشد به سبیل علاج روا باشد و شیر سود دارد اگر معده ترش نشود
و باد نکند برنج به شیر با عسل یا شکر خوب است و گرسنگی سخت زیان دارد اندر معده پیران رطوبت بسیار گرد
آید محتاج به نرم کردن طبع گردد شوربا و باروغن زیت یا ابکامه پیش از آن که طعام دیگر خورد طبع را
نرم کند و به سداب و کلکنر زند و پنج درم اسفاناخ با دسته بزرگ برگ کرم بزنند و مقدار تخم معصفر پاک
کرده و کوفته در وی بخورند تا طبع را نرم کند و احشا را پاک کند دیگر چهار درم افتیمون با چند دانه انجیر خشک
و لختی تخم معصفر بکوبند و بخورند اجابتی تمام کند و انجیر خشک اندر ماء العسل آغشته پیش از طعام طبع
را نرم کند و تا خود رستنی فصد نکند و طعام گوشت آبه و شوربا گندم و رشته و مانند آن با ...

خوردن سرکه سرد ... در سفر ... فرهنگ

وانه ...

باب شانزدهم تدبیر مسافران و اندک زنجبیل و اندر فصل سرما تریاق بزرگ و مثرودیطوس بکار دارند
هر که عزم سفر دارد پیش از برون شدن هرچه اندر سفر پیش شود چو گرسنگی و تشنگی و کم خوابی و سرما و گرما و
ماندگی اندک اندک با آن خو باید کرد مثلا اگر وقت گرما بود تشنگی و گرما به از خود باز دارد و اگر وقت سرما باشد جایی
گشاده باید که نشیند تا هوای صحرا خو کند و ریاضت افزون از عادت کند نخست فصد کند یا به مسهل تن را
از اخلاط پاک کند ممتلی بر ستور سوار نشود و طعام به وقت فرود آمدن به منزل افکند تا وقت برنشستن
معده خالی بود اندر راه به آب حاجت نباید چون تشنه شود سه درم تخم خرفه کوفته با سرکه بخورد و آب ممزوج
با سرکه تشنگی زایل کند و سر را از آفتاب پوشیده دارد و گاه برنشستن شربت و به آب سرد بخورد و در
هر منزل روغن بنفشه بناف و کف پایها و عصبها بمالد و بینی بر کند اگر باد سموم آید بینی و دهان پوشیده دارد
و پیاز پاره کرده اندر دوغ آغشته بخورند و آن دوغ بیاشامد و روغن به بینی بر کشد اگر کسی را سموم بزند آب سرد
بسیار بر دست و پای او باید ریخت و روغن گل و آب بید بر سر او نهادن و او را در آب سرد نشاندن و برگ
خرفه و کوک خیار و مانند آن مقداری به آب مضمضه کند و می آرزو یا می خورد و اگر تب باشد شیر دوغ موافق باشد
و اگر کسی اندر راه سرما یابد چون به منزل رسد و پیش آتش نباید رفت بتدریج خود را به جامه گرم باید کرد و دست
و پای بروغن زیت یا روغن فرفیون یا روغن قسط گرم کرده چرب باید کرد و اندر طعام روغن گاو و سیر بیشتر
باید کرد اگر روغن گاو بخورد دو پیاله یا سه پیاله شراب صرف بخورد سرما باز دارد و روز در معده خالی
نباید داشت اگر به عوض آب شراب خورد موافق باشد و سرما زده را یک درم انگژد خوردنی اندر نیمی شراب عسل
حل کنند و بدهند و هنگام برنشستن نزد آتش نباید نشست و پای بروغن فرفیون بمالند یا به سیر و فکران
و لختی موی بز بر انگشتان نهند و به کاغذ اندر پیچند و پایها نه پیچید و موزه فراخ نکنند و موزه باید که پای را در آن
جنبان باشد و تنگ نباشد اگر کسی را پای سرما خورد شلغم بجوشانند و به آب گرم باشد یا بابونه یا انجیر خشک
و پای اندر آن نهند و بهترین آن است که پای اندر برف کنند تا سرما از وی برون آید والبته پیش آتش نباید
رفت اگر پای رنگ بگرداند بباید آزردن و اندر آب گرم نهادن تا خون تمام برود پس گل ارمنی اندر سرکه و آب
حل کنند و طلی کنند اگر پای سیاه شود از تباه شدن است جز آنکه جدا کنند هیچ تدبیر ندارد لعاب اسبغول یا سپیده
تخم مرغ با کثیرا حل کرده با صمغ عربی طلا کنند اثر باز دارد و روغن بابونه در عضو طلا یا لیمون و مانند آن سرد
و از زیره شوربا پرهیز کردن سود دارد

کحماء السفر یقوی الحرارة الغریزیة وینفع بعض الامراض مثل العشق والوسواس وسایر الامراض

و مسافران دریا اول که در کشتی نشینند قی افتد باز نباید داشت تا خود بیارامد اگر بسیار شود باز دارند
به شراب بوده و مانند آن و آب انار ترش و عدس و غوره پخته تا معده را قوی کند خاصه اگر بوده خورده

مقاله دوم اندر مقدمة المعرفة

این مقاله مبنی است بر شناختن بیماری و نضج و بحران و وقت سلامت و امید و اررو و غیره و این هفت باب است

باب اول در شناختن بیماری

اولا جنس بیماری بباید بعد از آن نوع و فصل او که نوع الانواع بود شناخت چنانکه عادت اهل منطق است در معرفت حقایق ماهیات اما جنس یا جنس الاجناس بود چنانچه هر یا جنس خاصه است چونانکه حیوان و جسم و نوع خاصه از جنس است و فصل خاص تر از نوع است و خاصه خاص تر از فصل است پس باید که مردم مثلا تب آید تب بیماری است بیماری جنسی اعلاست و بیماری گرم جنسی خاص تر است که بیماری را عام بود از سرد و گرم و در زیر بیماری گرم تبهای گرم و اماسهای گرم و دردسر گرم و غیر آن در آید این همه انواع است که در زیر بیماری گرم که جنس خاص است در آمده است و در زیر هر نوعی انواع دیگر در آید مثل آنکه در زیر تب گرم تب غب خالصه و غیر خالصه و تب محرقه و مطبقه و یکروزه و تب دق و در زیر هر نوعی ازین دیگرها در آید چنانکه زیر تب غب غب خالصه و شطر الغب اندر آید و اندر زیر دق درایتی و دق مشایخی در آید و هر نوعی را فصل ذاتی است و خاصه بفصل از دیگر انواع جدا شود چنانکه فصل ذاتی غب خالصه آنست که یکروز تب آید و روز دیگر از تب اثری نبود و فصل ذاتی شطر الغب که یکروز تب قوی بود و دیگر روز آهسته تر و خاصه حالی بغب که نوع دا باشد گاه گاه چون تلخی دهان اندر تب صفراوی بود پس طریق تب غب خالصه از همه بیماریهای گرم و از همه انواع تبهای گرم جدا توان کرد تا بتوان دانست که علاج آن استفراغ صفراست پس طبیب هرگاه بدین ترتیب بیماری را تواند جست بر طریق علاج واقف شود و الا ممکن نیست که از علاج او واقف شود باذن الله

باب دوم اندر شناختن نضج

بدانکه نضج پخته شدن ماده بیماری است هرگاه قوت مغیره بر ماده بیماری مستولی گردد و آن را بپزاند و ساخته آن گرداند که طبیعت دفع تواند کرد مثلا اندر ذات الجنب به سرفه رطوبت بر آید بقوام معتدل و سفید و بزردی زند و بآسانی بر آید و ناخوش بوی نباشد نشان نضج تمام بود و اگر بقوام غلیظ یا رقیق بود و برنگ سفید یا کبود یا سبز و بوی ناخوش بود نشان تباهی و عفونت باشد و هر خطری که باشد بیش از نضج بود چون اثر نضج پدید آید از خطر بگذرد مگر خطایی کرده شود و اگر هم نضج نشان سلامت است [illegible] نضج نشان هلاک نیست از بهر آنکه بسیار بیماریها بود که دراز گردد

واثر

Dr. CARO 19 ISFAHAN 35 MINASIAN

و اثر نضج ظاهر نگردد و بیماری اندک اندک زائل گردد و لکن اعتماد بر قوت بیمار باشد اگر قوت برجای بود امید وار باشد و حال صاحب تب اندر تب چون حال عضوهاست که اندر وی آماس بود که پخته خواهد شدن همچنانکه درد آماس آن روز قویتر میشود که پخته میشود تبها نیز آن روز که پخته میشوند گرمتر باشند چون پخته شد تبها آهسته تر میشوند و از بهر آنکه ماده تب همچو ماده آماس است تا اندر آماس ریم سفید و هموار تولد نکند پخته نباشد اندر تبها نیز تا رسوب اندر دلیل پدید نیاید ماده تب هنوز اندر رگها پخته نباشد و رسوب باید که سفید و هموار باشد و اثر نضج ایمنی از خطر بیماری بود هرگاه نضج تمام پدید آید بیمار از خطر برهد و درازی و کوتاهی نضج مقدار بیماری بود و نشان نضج ناقص و تمام آن بود مثلا اندر بیماری چون سرسام و زکام رطوبتی تیز و سوزنده پالودن گیرد و نشان آغاز نضج باشد اگر معتدل نشود نضج ناقص باشد و اگر بقوام معتدل شود و رنگ سفید و زرد فام شود نضج تمام باشد و اندر درد چشم اشک رقیق و گرم نشان آغاز نضج باشد اگر معتدل نشود ناقص بود و اگر به قوام بیاید و معتدل شود و رمص کند نضج تمام باشد و اندر بیماری سینه و ذات الجنب نفث رقیق نضج ناقص باشد و نفث معتدل و زرد فام نضج تمام بود و اندر دلیل نشان نضج ناقص و تمام از سه وجه باید جست نشان خامی آنست که بول سفید و رقیق باشد از نضج دور بود و نشان نضج آنست پس از سفیدی زرد شود یا پس از رقیقی غلیظ شود و هم براق نماند و رسوب نکند این نشان آغاز نضج بود دوم وجه آن است اندرین قاروره یا بر قاروره یا در میان آب رسوبی هموار و سفید همچو ابری پدید آید این نشان نضج ناقص بود سیم آن است که رسوب هموار و سفید و پیوسته اندرین قاروره پدید آید نضج تمام باشد و هرگاه نضج ناقص بود بحران هم ناقص بود و بدان که رسوب ظاهر اندر قاروره بیمار بود که فربه و تن آبادان بود و طعام خورده و اندر قاروره بیمار خشک اندام و اندک خورش رسوب نباشد یا کم بود و نشان قوت بیمار را از رنگ آب و حال اعضا دیگر باید جست

باب سیم اندر شناختن بحران

بدانکه بحران اندر لغت یونانی مشتق است از چیزی که خطی به خطی چون ماده بیماری و طبیعت برسان دو خصم که با یکدیگر می کوشند در آن مدت اگر ماده پخته گردد در حال قوت طبیعت پدید آید و دفع کند و بحران نیک پدید آید اگر ماده مستولی شود طبیعت عاجز آید پس معلوم شد که بحران تغیر حال مریض است بحالی که بهتر یا بدتر و بحران شش گونه است اول آنکه یکبار بیماری را دفع کند این را بحران تمام و نیک گویند

دوم آنکه طبیعت یکبار عاجز آید و بیمار هلاک شود و این هر دو بیماریها حادّه باشند و معنی وی تیزی
و زود گذاشتن است و طبیعت که ماده را اندک براند و بمدت تمام براند دفع کند این را تحلیل گویند
سیم آنکه طبیعت بتدریج ضعیف شود و ماده خام می ماند تا پس از مدتی عجز طبیعت ظاهر گردد و بیمار هلاک شود
و این را ذبول قوت گویند و این سیم و چهارم ایضا در بیماریها دراز باشد که آن را مزمنه گویند چهارم
آنکه بحران مرکب باشد و آخر سلامت باشد و این چنان باشد که بحران ناقص بکند و باقی در مدت تمام کند پس
از بحرانهای نیک بود پنجم آنکه هم مرکب باشد لکن نخست بحرانی کند بد و ناقص و قوت پس از آن بتدریج ساقط
می شود و این بحران پنجم و ششم نه از بیماریهای حادّه باشد و از جمله مزمنه و آن روز که بحران تمام خواهد بود در
بیمار اضطراب عظیم باشد هرگاه بحران ناقص باشد اضطراب کمتر باشد و سبب اضطراب کوشیدن طبیعت باشد با ماده
بیماری هرگاه طبیعت ماده یکبار دفع نتوان کرد بسیار باشد که از اعضای رئیسه دفع کند و از اعضاء دگر
نتواند این بحران را انتقالی گویند مثلا چون پادشاهی که شهر نگاه دارد و ناحیه را به دشمن گذارد و بحران انتقالی
بعضی نیک است و بعضی بد آنچه نیک است یرقان است و دیگر قوبا و بهق و آنچه بد باشد اما سهاو جراحتها و سل
و طاعون و نملة و نار فارسی و آبله و حوزه و خناق و برص و داء الفیل و غدد و دوالی و لقوة و تشنج و درد پشت
و سرین و زانو اگر بیمار بدین علتها زایل شود مدتی در این علتها بماند و باشد که مزمن گردد و توقع بحران
تمام از قوت قوی و خلط رقیق باید کرد اگر قوت قوی باشد انتقالی توقع باید کرد و بحران ماده رقیق
بعرق باشد و بحران معتدل برعاف یا به ادرار بول یا اسهال و قی و بحران بیماریهای سر بمخاط و دموع یا صدید
که از گوش سیالاند و بحران بیماریها را آماس زدن نبقت و کشادن خون به اسهال اندر بسیار بیماریها بحران
نیک بود خاصه کسی را که عادت باشد و نیکوترین بحرانها رعاف است پس اسهال پس قی پس ادرار بول پس عرق بدان
که هم بیمار بیماریها را ابتدا است و زیادت شدن است آن را وقت تزاید گویند و نهایت تمامی رسیدن و آن را وقت انتها
گویند و نقصان گرفتن است و آن را وقت انحطاط گویند و بحران تمام جز بوقت انتها نباشد و مرکب هم در ابتدا
هم در انتها هم در تزاید باشد و هرگز در انحطاط نه بحران باشد و نه مرگ و هر بحران که در ابتدای بیماری باشد
هلاک کننده باشد و آنچه در وقت تزاید باشد اگر نیک باشد ناقص بود و اگر بد باشد بیمار را در آن بحران مدخل باشد
و آنچه در وقت انتها باشد تمام باشد یکبار از خطر برون آید یا یکبار عاجز آید و ماده مستولی شود و بیمار
هلاک گردد

و هر

و هر بحران که در روزهای بحران بود امیدوار باشد و هر چه پیشی از روز بحران باشد نشان بد است چرا که
طبیعت از گرانباری مضطرب شده است هرگاه نشان باشد که روز چهارم هم بحران خواهد بود پس روز دهم
از آن بحران کند اگر آن روز حرکت بحران پدید آید از جمله روزهای بحران باشد چون روز یازدهم نشان آن باشد
که بحران خواهد بود اگر نیک باشد ناقص باشد از بهر آنکه بسبب دوری که بحران باشد بیطاقتی و اضطراب طبیعت باشد
و هم بدین سبب اندر بیماریها با سلامت بحران بوقت خویش باشد از بهر آنکه طبیعت مضطرب نشود
علی الجمله هر که بحران پیش از وقت انتها یا به سبب قوت بیماری و ضعف طبیعت بود یا به سبب بیرونی که طبیعت را
بجنباند بی هنگام چون عرض از اعراض نفسانی و طعام و شراب نه بوقت و نه لایق حال و هرگاه روز
بحران نیک توقع کند علامت بد پدید آید سخت بد باشد پس بدانکه روزهای بحران اندرکه الایام الباحوریة گویند
و بعضی روزها خبر دهنده باشند که بحران خواهد بود و کدام روز خواهد بود و آن را الایام الانذار گویند و بعضی
روزها نه بحران باشد و نه خبر دهنده از آن الایام الواقعة علی الوسط گویند و بحرانها را حرکت قوی چهاردهم باشد تا
روز بیستم که بدان نزدیک باشد پس هر روز که دیرتر باشد و بتدریج بحران ضعیفتر تا تمام چهل روز و حاصل این سخن
آنست که بحرانهای ضعیف و قوی تا روز بیستم باشد و آنچه از پس این باشد آهسته تر بود بقراط از پس چهل روز را
بحران نشمرد مگر روز شصتم و هشتادم و صد و بیستم از بهر آنکه قوت بحرانهای بیست کانی تا صد و بیست روز باشد
لکن این نیز نادر باشد و بس ظاهر نبود و بدانکه بعضی بحرانها بر چهار روزی باشد و بعضی بر هفت روزی و بعضی
بر بیست روزی و قوت بحران چهارکانی تا بیست روز تمامتر باشد از پس بیستم ضعیفتر باشد لکن از آن بیرون شود
که از جمله روزهای خبر دهنده است و قوت بحران هفت کانی تا چهل روز بود پس ضعیفتر باشد و قوت بحران بیست کانی
تا صد و بیست روز و از پس آن بحران این بیماران از پس هفت ماه باشد یا از پس هفت سال یا از پس چهارده
سال یا از پس بیست و یک سال و بحران هم بیماریهای حادّه اندر روزهای طاق باشد بیشتر و بدین سبب بحران
تب غب روز یازدهم بیشتر از آن چشم دارند که اندر چهاردهم و اندر بیشتر بیماریها روز تنها هیچ علامت بحران
نباشد مثلا هفت روز غب هیچ هفت روزهای بحران و اندر بیماریهای مزمنه عدد ماه و سال همچو عدد روزهای
حادّه باشد مثلا اندر تب ربع سوداوی و بلغمی هفت ماه چون هفت نوبت غب بود و روزهای خبر دهنده از
روزهای بحران بیماریهای مزمنه نیز تقدیم و تاخیر افتد چنان که اندر بحران بیماریهای حادّه افتد چنانکه گفتیم

و روزها که بحران نهار بوقت دران افتد وآنرا الایام الواقعة فی الوسط گویند وآن روز سیم و پنجم و ششم
و نهم و سیزدهم است اما بحران روز چهاردهم و هرگاه که از وقت خویش بگردد هفتم آید یا یازدهم وآنرا
الواقعة فی الوسط گویند روز نهم قوی‌ترست پس پنجم پس سیم و روز سیزدهم ضعیف است و روز ششم بحران کند
لکن بد و هرگاه که در بیمار بیمار حاده روز نخست از نضج پدید آید بحران چهارم باشد و اگر بیمار سخت گرم
و سریع الحرکة باشد روز سیم باشد و اگر آهسته‌تر باشد بحران پنجم بود و اگر روز آید روز چهارم باشد و نشانهای بد
نماید بحران روز ششم باشد و اگر روز دهم تب رود تر آید تب گرمتر باشد و اثر نضج پدید آید بحران در چهاردهم
و اگر نشان نضج در چهاردهم بود بحران در هفدهم بود یا بیستم یا بیست و یکم و بیشتر اندر بیستم باشد و همچنانکه
روز چهارم انذار روز هفتم کند یازدهم انذار چهاردهم و نوزدهم به بیستم یا بیست و یکم کند و باشد که هفدهم
انذار بیستم کند و باشد که اثر نضج اندر هفدهم هم پدید آید ضعیف‌تر بحران از بیست و یک اندر گذرد و بچهل برسد
و روز بیستم انذار روز چهلم کند و آنرا ایام واقعة فی الواسط هرگاه نشانهای روز سیم پدید آید بد باشد
بحران روز ششم کند و روز پنجم بروز نهم انذار کند لکن اگر نشانها بد باشد روز هشتم کند و در روزهای که در
وی بحران باشد نیک باید تمام یا ناقص جمله بیست و پنج روزست سیم تا هفدهم بر توالی و نوزدهم و بیست و یکم
و بیست و چهارم و بیست و هفتم و بیست و هشتم و سی و یکم و سی و چهارم و چهلم و روزهای که در ان گاهی بحران است و گاهی
نه سیم و پنجم و یازدهم و سیزدهم و چهاردهم و پنجم هفدهم است که جمله شش روزست روزها که در وی بحران ناقص باشد
یا بد یا با خطر ششم و هشتم و دهم و دوازدهم و پانزدهم و شانزدهم هجدهم نوزدهم جمله هشت روز باشد
روزها که در وی بحران نباشد بیست و دوم بیست و سیم بیست و پنجم بیست و ششم بیست و هشتم بیست و نهم سی و یکم و سی و دوم
سی و پنجم و سی و ششم سی و هشتم و سی و نهم جمله سیزده روز باشد و آن تسع سی و هشت روز باشد و حکم روز اول و دوم تا چهل روز
بیشتر ذکر کرده آمده است

باب چهارم اندر نشان سلامتی و امیدواری

هرگاه بیمار بر پشت نیفتد و به پهلو تواند خفت و اندر بستر بنشیند فرو برود و خود از پهلو به پهلو تواند گشت و بران
شکل چند که در تندرستی عادت داشته است این همه نشان قوت طبیعت است و امیدواری خاصه که دم
زدن بیمار طبیعی باشد و نبض قوی بود و اگر بیمار پرهیز نکند و بیماری زیادت نشود نشان درست باشد
و خواب یا فتن باشد و بامداد که از خواب بیدار شود آسوده‌تر بودن و حاسه‌ها درست و نظر چون

نظر تن درستان نشان سلامت بود و عطسه از پس برسام نشان پاک شدن دماغ بود و رنگ روی بر
حال خویش بودن سهولت بیماری بود و هموار حرارت تن نشان سلامت بود و اندر تب مطبقه ناقص
بروز بحران نشان پاک شدن عروق بود از بخارهای عفونت و اندر تب صفرای تنها نشان نجیر بود و اندر
تبهای گرم رعاف و قی و اسهال و ادرار بول و عرق اندر روز بحرانی نشان سلامت بود و اندر بیماریها
شهوت طعام نشان قوت معده و سلامت جگر و احشا بود

باب پنجم اندر علتها که به علت دیگر زائل شود

هرگاه صاحب تب گرم را گوش کر شود پس اسهال صفرای اتفاق افتد کری زائل شود
همچنین درد چشم به اسهال صفرای زائل شود و ممکن باشد که صاحب اسهال صفراوی را گوش کر شود اسهال
باز ایستد از بهر آنکه ماده صفرا روی به بالا نهد و اگر صاحب استسقا را اسهال بلغمی اتفاق افتد با
رطوبت آنجا که برود علت او بدان زائل شود و اگر صاحب تشنج بلغم را تب آید تب او ماده را بگدازد
و تشنج زائل شود و صرع به تب ربع زائل شود یا سهل گردد و سودا که ابهر دکه در معده و احشا باشد به تب
زائل شود و اگر صاحب ذات الریه را بر پای جراحتی آید و آنجه بحرقه برآرد نشان نضج دارد علامت آن
بود که ماده به اطراف انتقال کرده است بدفع طبیعت و همچنین اگر صاحب ذات الریه را اندر زیر گوش
یا حوالی سینه و سر پهلو یا ریشی برآید دلیل بحران انتقال باشد و امید سلامت لکن اگر آن ریشها به سبب
بدی ماده ناصور شود و اگر صاحب ماخولیا و برسام را بواسیر آید بحران انتقال باشد و علت بدان زائل
شود و من دیدم ماخولیایی را ریشه برآمد ماخولیا زائل شد و اگر صاحب خناق و بحه را بر سینه آماس
و سرخی پدید آید بحران انتقال باشد و طبیعت ماده را دفع کند و اگر ظاهر حلق و زبان آماس
پدید آید نشان سلامت باشد و اگر خداوند سرفه کهن را بر خایه آماس پدید آید سرفه زائل شود و اگر
خداوند داء الثعلب پدید زائل شود از بهر آنکه ماده بدو انتقال کرده باشد و اگر صاحب درد گرده را
و درد اندامهار اد والی پدید آید ماده انتقال کرده باشد و علت زائل شود و اگر خداوند فواق امتلاء را
عطسه آید فواق زائل شود

باب ششم اندر حالها که اندر تن مردم پدید آید و نشان بیماری بود

هرگاه در چشم و روی اختلاج بسیار افتد بیم لقوه باشد و در عضو دیگر بیم تشنج بود و هرگاه
چشم و روی سرخ می شود و از چشم آب بسیار می رود و روشنائی آفتاب نخواهد که بیند و از دیدن

آنچه کی باید بیم برسام باشد سرگشتن پیوسته و کابوس بسیار مقدمهٔ صرع باشد و اندیشه‌مندی و ناخوشی بی سبب
مقدمهٔ مالیخولیا باشد دیدن خیالها پیش چشم مقدمهٔ نزول آب باشد درد شقیقهٔ صعب و صداع پیوسته
بیم کننده بانتشار یا با ابر کسلان و کندن جامها و اختلاج همه اندامها مقدمهٔ سکته باشد بسیاری زکام و
نزله بیم کنندهٔ داء الریه است و بسی عرق آمدن از همه تن نشان امتلا باشد یا نشان رقیق ناشدن
اخلاط و بیم کننده به فوت قوت عرق آمدن ناخوش بوی کننده بیم باشد به تبهای عفونی امتلای مفرط
کننده باشد سکته یا بدانچه چون از گلو برآمدن و قی ثقل ناخوش بوی و رشت تخمه باشد ناخوش بوی بیم کننده
باشد تولد بادها اندر شکم مقدمهٔ قولنج باشد شهوت طعام فزون از عادت نشان سوء المزاج سرد باشد
اندر معده یا ماده یا بیماده سقوط شهوت و تولد بادها در معده نشان گرمی مزاج معده باشد آرزوی ترشی
نشان صفرا باشد اندر معده آروغ تیز هم نشان مادهٔ غلیظ بود در معده سرخی چشم و تیرگی رنگ وی
و تنگی نفس و گرفتگی آواز مقدمهٔ جذام باشد بسیار و [illegible] فراخی بزرگ باشد بسیاری [illegible] مقدمه و
غلیظ باشد بهق کنید و لازم و بسیار مقدمهٔ برص باشد خفقان پیوسته مردم تندرست را بیم کنندهٔ مفاجا بود
سپیدی رنگ و اندکی آن نشان سده باشد و مقدمهٔ یرقان آماس گرفت چشم و دست و پای نشان ضعیفی
جگر و مقدمهٔ استسقا باشد گرانی تهی گاه نشان آفت باشد در گرده اسهال که مقعد را بسوزاند بیم کننده باشد
بر سحج امعا سوزانیدن آب باختن بیم کننده بدانکه اندر مثانه ریش آید خاریدن مقعد نشان بسیار [illegible]
مقدمهٔ بواسیر باشد باب هفتم شناختن وقت مرگ اندر بیماریها و نوبتهای تبها اندر بیماریهای ماده
صعب آنروز میرد که اندر بیماریهای سلیم بحران باشد و اندر بیماریهای محرقه [illegible] اندر تبهای نوبت میرند
و نشان مرگ آن است که عقل شوریده گردد و تا سر صعب خیزد و ضعف و غنودن بدید آید پس زردی و تاریک
شدن چشم تولد کند و دل در خیزد و بیقرار شود و هلاک گردد و در تبهای بلغمی اندر نوبت میرند و مدت
سرما دراز گردد و گرم نشود و نبض ضعیف متفاوت نماید کسلانی و سبات پدید آید در میان هلاک شود
و بیمار [illegible] در وقت انحطاط احتمال هست که بمیرد بسببی که اتفاق افتد از خارج چون اسهال قوی
یا خشمی عظیم یا غمی عظیم یا شادی مفرط یا طعام و شراب ناموافق و بسیار رنجت عرق لزج کند
پس بمیرد معلوم می شود که اینها انحطاط مزور باشد نه راستین و درد آبله فالیا در انحطاط میرند و این

چنان

چنان بود که قوتها ضعیف شده و حرارت تحلیل پذیرفته نبض ضعیف شده بدان ماند که تب اندر انحطاط
است و نباشد و دیگر علامات مرگ آنکه چشمها بدر افتد و بینی باریک شود و سرد و باشد که سر
بینی کبود شود یا سیاه و گوشها همچنین سرد و سست شود و ناخن کبود و پوست پیشانی کشیده شود
این همه نشان سرد شدن خون است و حرارت غریزی رو به آخر سیاهی چشم بالا شود و سفیدی پدید آید
و دندانها بهم ساید و لب بجهد و بپشت افتد و دستها فرو گذارد و بر شیب آرد و بعضی انگشت بر دیوار
می مالد این همه نشانهای رداءت

بخش دوم از کتاب مشتمل بر هفت مقاله مقالهٔ اول در آداب طبیب نزد بیمار مقالهٔ دوم علاج بیماریها از سر تا پای

باب اول اندر بیماری سر و دماغ سرسام گرم دو نوع است یکی آنکه مادهٔ آن صفرای خالص بود دوم آنکه صفرا با خون
آمیخته بود و غلبه خون را باشد اما آنچه صفرای خالص باشد آن را بیونانی قرانیطس گویند و بپارسی برسام
یعنی سرآماس چرا که این علت آماسی باشد که اندر گوهر دماغ یا اندر غشاء دماغ یا اندر هر دو پدید آید
لکن قرانیطس اندر غشاء دماغ باشد و ترجمه قرانیطس هذیان است و سبب او بسیاری صفرا باشد در تن و بسیاری
بخارها که بدماغ برآید و علامتهای آن تب گرم و درد سر و بیخوابی و هذیان و اختلاط عقل و گنگی و خشکی
دهان و درشتی و زردی زبان باشد علاج صندل سفید و اندک کافور بگلاب سوده و سرکه بر و چکانند و [illegible]
و خرقهٔ کتان بدان تر می کنند و بر پیشانی و سر و روی می افکنند و پای در آب گرم یا در طبیخ بابونه و بنفشه
می مالند و می شویند و طبع را بحقنه نرم یا شیاف که از بنفشه و شکر و سقمونیا ساخته باشند فرود آرند
صفت حقنهٔ نرم بنفشه ده درم نیلوفر سه درم عناب بیست عدد سپستان چهل عدد بابونه ده درم
جمله اندر یکمن آب بپزند تا دو بهر برود پالایند و هفت درم روغن گل یا روغن بنفشه و یک اوقیه شکر بیست
سرخ اندر پنج مثقال آب ازین مطبوخ کنند و حقنه کنند و اگر از حقنه و شیاف مانع باشد ماء الرمانین
و شیرخشت دهند و هر شب ده درم اسبغول اندر جلاب و آب انار ترش حل دهند و هوای خانه خوش
باید در تاریکی و روشنای معتدل و دیوار خانه ساده باید و نزدیک بیمار برگ بید شسته و نیلوفر و بنفشه و
میوهای خوشبوی و خنک باید داشت و شربت از جهت تسکین حرارت آب تخم خرفه و شراب غوره و ریواج
و شراب [illegible] و اترج و شراب زرشک و صندل و انار و لیمو و کدو با آب غوره آمیخته اندک شکر بروافکنده

واز جهة تلیین طبع شراب انگور و حرمای هندی و آب میوها و اگر حرارت بی اندازه باشد پس از استفراغ قرص کافور دهند و هر روز که تب کند ده سود پای او زبر زانو تا ساق ببندند چنانکه از رنج بستانند و آگاه باشد و بگردانند اندر آب گرم نهند و بمالند و بکشایند از سوی ساق و مزوره از انگور سیاه یا زردآلو و خرمای هندی و مانند مقشر و انفخاج و کشکاب همه با شیره مغز بادام و شکر و اندر تنور شعله ور کنند و شکر جاشنی دهند و حب بازگرفتن طبع از انار دانه و زرشک و آب سیب ترش و آب غوره همه با شیره مغز بادام بریان کرده و سرسام خونی را علامتها سرخی زبان و رکها و تب گرم و لازم و گرانی سر و درشتی زبان و نبض سریع و صلب باشد و شاید که زبان بگیرد و روشنای نخواهد و فرق میان این علاج و بیشتر آنست که اینجا نخست فصد یا حجامت باید کرد و دگر علاجها بدان نزدیک باشد و گاه باشد که بحقنه تیز حاجت افتد یا بمسهل سرسام سرد این علت را لیثرغس گویند و این بخار باشد که از بلغم عفن بدماغ رسد و سبب تخمه بسیار خوردن بود از طعامهای سرد و تر چون ماهی تازه و گوشت گاو و باقلی و پیاز پخته و خام و میوهای تر و آب شور ترشی و مستی متواتر علامت خواب متواتر و فراموشکاری و صداع نرم آهسته و نبض متفاوت و بول غلیظ و خام و سپیدی و بسیاری آب دهان علاج نخست حقنه تیز یا شیاف تیز نهادن و قی فرمودن پس ایارج فیقرا و تخم حنظل مرکب کرده اندر مطبوخ افتیمون و بامداد کلنگبین و مصطکی دادن و انیسون و مفاصل بروغن قسط و مانند آن مالیدن و اگر تب آید کشکاب دادن بودنه کوهی و زوفای خشک و تخم کرفس و انوک نخود اندر وی پزند صفت حقنه بگیرند شحم حنظل و افتیمون از هریک یک مثقال بسفایج ده مثقال بودنه کوهی یک مشت بپزند و بپالایند و دو درم بوره اندر یک ربع آنجا ده درم روغن زیت و ده درم فانید در افکنند و بکار دارند و شیاف یا از بزر شیده یا از صابون یا از شحم حنظل و بوره نمک و فانید سرشته بنهند و پس از آنکه هم استفراغها کرده باشد و بخار سرکه و بودنه و حاشا و روی پخته بر بینی او می سایند و دار و چار لطیف غرغره می فرمایند و فلفل و جند بیدستر می بویند تا عطسه آرد و در هر وقت بکار دارند که در خواب غرق شود و قلاقل و سنجر بینا و مانند آن می دهند و اگر در انگر دو دانگ جند بیدستر با انگبین بدهند و ضماد از جند بیدستر و بودنه کوهی و سعتر و حاشا بر رگه

عقل

عقل بر سر او نهند و نطولی از بابونه و بودنه و نمام و حاشا و مرزنگوش و لیشبکا دارد دمی بر مردم سوخته بر روی پیشانی مالیدن سود دارد مالیخولیا علتی است سودائی و از بهر آنکه گوهر دماغ نازک است و گوهر روح نفسانی که اندر دماغ است روشن است و سودا خلطی تیره و تاریک است هرگاه بخار سودا بدماغ برآید مزاج دماغ بگردد و آن بخار با روح نفسانی بیامیزد و روح تیره گردد چرا که مردم از تاریکی ترسان باشد و از روشنی شادمان چه در تاریکی نیک و بد و دوست و دشمن نتواند شناخت و کسی را که تاریکی در دماغ باشد ترسان تر باشد از بهر آن که از تاریکی برون نتوان گریخت و از و نتوان خداوندان این علت همیشه ترسان و بدگمان باشند چرا که سودا سرد و خشک است و فعل سردی و خشکی قبض است پس پیوسته تکذّر باشد و چون ماده سودا غلیظ است و خشک هر نقشی که بگیرد خوب نگاه دارد و در وی بماند پس هر صورتی و حالتی که خداوندان این علت را افتد بدشواری از وی زائل گردد و این علت بی شمار که معده و سپرز بسیار افتد هرگاه بیشتر که معده بود بقی کردن راحت یابد و آنرا مالیخولیای مراقی گویند و سبب آن بسیاری سوداست که هر روز از سپرز بمعده برآید و در هضم معده تقصیری باشد بسبب آن تقصیر بادها افکنده و معده منفخ شود و بر طعام مشتمل نتواند گشت و قوت دافعه بدین سبب کار خود نتواند کرد و بیشتر از آن شود که در معده بماند و گرم شود و بخار آن بدماغ برآید علامتهای خداوندان این علت بسیار موی و سطبر موی بود و لون او سبز گونه باشد و باشد که سخت سرخ یا اسمر بود و کتف او فربه تر از دیگر اندامهای فرو سوی بود از بهر آنکه در تن او بادها بسیار تولد کند و باد قوت شهوت بالا کند و حرکتهای ایشان پیوسته باشد چنانکه بلکه چشم پیوسته بهم میزند و سخن بشتاب و نا مبین گوید و دل و جگر وی گرم بود و بدان سبب سودای سوخته در تن او بیشتر تولد کند و دماغ او نیز باشد بدان سبب بدو رسد بخارهای بد بود و اندر احشاء وی بادها و قراقر بسیار باشد و بدان سبب شبق بروی غالب بود و بعضی را بسبب تقصیر هضم آب از دهان می رود علاج اندرین علت استفراغها بسیار باید کرد و پیش از شربت استفراغ شربتها و غذاهای لطیف و خنک باید داد و گرمابه و آبزن بکار باید داشت و آسایش فرمود و اگر علت دماغیست یعنی مبدء علت که باشد از دماغ باشد رگ قیفال بباید زد تا ماده از دماغ فرو آید و اگر مراقی باشد رگ باسلیق باید زد اسلیم و اگر معده ضعیف بود اندر فصد توقف باید کرد

وان را که فصد کنند چون خون سیاه بود قدر حاجت برون کنند و اگر سیاه نباشد ماده هنوز
در دماغ است در تن پراکنده نیست رگ پیشانی زدن صواب نباشد و مسهل نخست ایارج فیقرا دهند
غاریقون و افتیمون و شحم حنظل یان یار کرده پس مطبوخ افتیمون و حب اصطمخیقون و یارج
واغاذ هر روز افتیمون مطبوخ می دهند در و معجون نجاح و این را بگیرند غاریقون نیم درم افسنتین
و ملک طعام پنج درم فانید پنج درم بکوبند و ببرشند و بدهند و افتیمون کوفته با مویز دانه برون
کرده ببرشند و هر بامداد مقدار پنج درم نیم بدهند و افتیمون کوفته هفت درم با سکنجبین برشته
سود دارد و دل به تراز لسان الحمل و بمفرح قوت دهند و اگر مزاج سرد باشد دواء المسک و مثرودیطوس
و تریاق بزرگ دهند صفت آن مفرح بگیرند پوست ترنج قرنفل مصطکی فوفل جوز بوا قاقله دارچینی
بهمن سرخ بهمن سفید درونج زرنباد زعفران تخم فلنجمشک از هر یک ده درم شکر سپید ... طبرزد
هلیله کابلی چهل درم شیر آمله بیست درم هلیله و کابلی با دو من آب بپزند تا به نیم باز آید پس بپالایند
و انگبین برافکنند و به قوام آرند و داروها بدان ببرشند و شربتی دو درم اگر ماده صفرا بود
آنرا با آب فاتر در گرمابه بکار دارند و استفراغ به سکنجبین و افتیمون باید ساخت و اندر میانه
روز ها ایارج فیقرا با سقمونیا مرکب باید داد اطریفل چهار درم افتیمون دو درم ایارج فیقرا یک درم
همه را ببرشند و بدهند و اگر معده ضعیف باشد گلشکر با عود و مصطکی بدهند علاج دوا اگر هم از این نوع باشد
و کم خوابی را روغن کدو و بنفشه با شیر دختران الحیحته بر سر می نهند و طبیخ بنفشه و برگ نیلوفر و برگ
عنب الثعلب و برگ بید و کوکنار خشخاش و بابونه و کشنیز و تراشه کدوی تر بر سر می نهند و تر از
خشخاش دهند **سبات** این علتی است که بیمار چون خفته باشد اگر بیدار کنند زود بیدار شود
بسیار تن ... که کم و تر باشد و اگر دیر بیدار شود سبب آن رطوبت غلیظ بود در مقدم دماغ علاج آنکه
زود بیدار شود ایارج فیقرا اطریفل کشنیزی دهند و اطراف ببندند و بمالند و طبیخ بابونه بشویند
و سرکه و روغن بو پایند و اگر دیر بیدار شود حقنه تیز پس ایارج فیقرا و غاریقون و شحم حنظل
و نمک ترکیب کنند و هر بیست ... شب بدهند و بامداد مطبوخ افتیمون یا معجون نجاح دهند و هر
بامداد به سرکه اسقیل غرغره فرمایند و لعوق اسقیل بدهند و نطولی از بابونه و اکلیل الملک و سداب

و مرزنگوش و نعنع و سعتر و برگ مورد بر سر می چکانند و فرفیون و جند بیدستر و روغن سداب سوده بر جبین
و پیش سر طلا کنند فراموشکاری علاجش به سبات نزدیک بود غرغره مویزج و خردل و عاقرقرحا
و پوست بیخ کبر کوفته و بیخته با عسل برشته سود دارد و ایارج فیقرا با سکنجبین عنصلی سود دارد و جوز
پرورده و زنجبیل پرورده و معجون لبان سود دارد معجون لبان آنکه بگیرند وج و سعد ... از هر یکی دو
جزو و پلپل و زنجبیل دو درم و روغن گاو دوازده جزو انگبین سی جزو داروها بکوبند و به عسل بسرشند
و در خبزه کنند و چهل روز اندر میان جو پنهان کنند پس بکار دارند شربت دو درم **سکته**
علتی است که ناگاه افتد و یکبار راه بر آمدن روح حیوانی از دل به سوی دماغ و راه فرو آمدن روح
نفسانی از دماغ به همه اندامها بسته شود تا همه اعضا و حواس باطل شود و سبب آن خلط غلیظ لزج باشد
در تجویفهای دماغ و بود که سبب سکته غلبه خون باشد چنانکه همه شریانها و رگها و تجویفها از دماغ پر
شود و شریانها بسبب پری حرکت نتوانند کرد سکته فرو گیرد بعضی اطبا آنرا خناق قلبی گویند علامتها
گرانی سر و دماغ و دوار و طنین در دل و کسلانی اندر حرکتها و تاریکی چشم و اختلاج همه اندامها و بر هم زدن
دندانها در خواب و امتلاء رگها کردن و سرد شدن دست و پای این همه مقدمات سکته بود و گاهگاه اندر
سکته تن تا زیاده شدن علت و دشوار دم زدن باشد و نشان صعب و سهل علت آسانی و دشواری دم
زدن باشد اگر دم زدن بی نظام باشد نشان صعبی علت بود و آنجا که شبهه افتد که سکته است یا مرده است
پلک چشم باز کنند اگر مرده باشد حدقه ناپدید باشد و اگر سکته باشد حدقه بر جای بود علاج نخست پر مرغ و پر بکنند
به روغن سوسن یا غیره و با ایارج فیقرا آلوده کنند و حلق او فرو کنند باشد که قی افتد پس حقنه تیز بکار
دارند و مهرهای پشت به روغن فرفیون چرب کرده بمالند و تریاق بزرگ یا مثرودیطوس یا سجزینیا
یا انقردیا با یک مثقال حلتیت یا جند بیدستر اندر ماء العسل تر کنند و حلق او فرو ریزند و حقنه ... او بسرشند
و خردل با جند بیدستر و سرکه گرم کنند بر سر او طلا کنند و شکوفه سداب و جند بیدستر ببویانند و زهره
کلنگ با آب مرزنگوش اندر بینی چکانند قرنفل و بسباسه و جوزبوا و کوز بوا و وج همه کوفته و گرم
در خرقه کنند و بر سر او نهند و نمک سوده و گرم کرده بر نهادن سود دارد و از پس آنکه تشنج اعضا کرمابه ...
و اندر آب گوگرد نشستن سود دارد هرگاه سکته گشاده شود ... از پس علاج کنند

بسته بدهند و این ضماد بر معده نهند گل سرخ مصطکی قشور کندر کوفته و بیخته و شراب سکر بسرشند
معده نهند و اگر بجای از اطراف بر می آید فلفل و فرفیون و عسل بلادر بسرشند و بران موضع نهند تا ریش کند
صفت معجون سیا الیوس بگیرند سیا لیوس سنا فرقرحا اصطخودوس از هر یک ده درم غاریقون نیم درم قردمانا
حلتیت زراوند مدحرج از هر یک دو درم و نیم بکوبند و بیزند و در سکنجبین که آب بصل الفار و انگبین کرده باشند
بسرشند هر بامداد یک درم یا یکمثقال بدهند فالج این لفظ تازی است و او حالی باشد که در یک نیمه چیزی
پدید آید و بدین نام سستی یک نیمه تن خواهند علامتها نبض ضعیف و بطی و متفاوت باشد دلیل اندر
بیشتر حالها سپید باشد و سرخ نیز باشد و بسبب مرضی یا ضعیفی کرده باشد و سخت با آماس هرگاه که رنگ او
برنگ طبیعی باشد امیدوارتر است و برخلاف صعب علت بود علاج اولا تا چهار روز یا بهفت هیچ علاج
قوی نشاید کرد و اگر علت سخت قوی باشد چهارده روز لکن اگر حقنه تیز کنند روا باشد و ماء الاصول که سخت قوی
نباشد و سکنجبین عنصلی با اندک زوفا خشک صواب باشد و از پس چهار روز ایارج فیقرا دهند و از پس حقنه
ایارج و غاریقون و تخم حنظل و نمک دهند پس استفراغ قوی کنند فرفیون و حب شیطرج و قوقایا و ایارج فیقرا
مرکب با یکدیگر و مطبوخ افتیمون چون استفراغ تمام شود ماء الاصول باید داد و اگر در ماء الاصول کردن و بدادن
و غذا نان با ماء العسل و طبیخ گندم با انگبین اگر قوت قوی باشد و اگر ضعیف باشد سنجنک بریان و دراج و مانند
آن و قی کردن سود مند است و اگر فصد باشد و مزاج بیمار مساعد باشد آغاز علاج بفصد کنند که مرکب اخلاط خون
و اگر ماده بلغمیست بکثرت سنجرینا یا مثرودیطوس یا تریاق بزرگ یا انقردیا یا یک مثقال سکبینج یا جاوشیر
یا حلتیت اند ر ماء العسل بدهند و به یکساعت فصد کنند و بعضی فرموده اند که هر روز یک مثقال ایارج فیقرا
و نیم مثقال فلفل ترکیب کرده با عسل باید داد و اندر طبیخ بابونه و شبت و سعتر و پودنه دشتی و هزار اسفند
و اکلیل الملک نشاندن بخار شراب که بر سنگهای گرم ریزند به بینی رسانیدن و بگیرند روغن زیت کهن یک رطل
موم اوقیه بگدازند و یک اوقیه فرفیون سوده بسرشند و طلی کنند پس از آنکه بخار شراب بدو رسانیده باشند
در طبیخ بنفشه و خطمی و برگ چغندر و برگ کوک و کدو نشاندن و مهرهای گردن و پشت بروغن بنفشه و کدو
چرب دارند و بنفشه و خطمی کوفته و بیخته اندر موم روغن سرشته بر دو مهره نهند نیم گرم و روغن کدو در بینی
چکانیدن سود دارد و کشکاب با روغن بادام و کشک جو با روغن بادام و شکر و آب انار شیرین و شوربا مزعفر

و طعام نخود آب و شوربا و گوشت گنجشک و کبوتر بچه با سعتر و دارچینی و هر بامداد ماء الاصول دهند
و باد و غن بید انجیر یا روغن بادام تلخ و حقنه ایارج فیقرا با تخم حنظل و نمک و افتیمون و غاریقون
صرع این علتی است که اندامها بر بیمار خویش نماند و افعال اندامها در حس و حرکت بی نظام شود
و لیکن باشد تا تمام اندر متفذهای مقدم دماغ اندران سبب تشنجهای پدید آید
ه رسیده تمام بود و بی سکته بودی و حس و حرکه باطل شدی و سبب تشنج آن است که دماغ
بسفیت بخار ناخوش که بدو رسد گریزد و بجنبد و خویش را بدان سبب فراهم کند و فواق و تهوع کند
و بدان سبب اندر عضلهای چشم و روی و دیگر اندامها حرکتهای مختلف پدید آید و اضطراب می کند و تشنج
کند و از بهر آن گفته اند صرع دماغ را چون فواق است معده را و چون تشنج است در دماغ پس علت صرع کوچک است
و صرع عطسه بزرگ لکن دفع عطسه بسوی بینی باشد از بهر آنکه قوت قوی بود و ماده اندک و لطیف و دفع
صرع به سبب بسیاری ماده و ضعف قوه بهمه جانب باشد و هر گاه بخار ناخوش بدماغ برسد صرع بیفتد اگر این
بخار پیوسته در دماغ بود علت زائل نشدی و می بینیم که ناگاه پدید می آید و در وقت زائل شود و به سبب آن ممکن
نباشد علامتها زبان مصروع زرد باشد و رگهای زبان سبز و از چیزها که موجب خشم نباشد خشم صعب گیرد
و از اعراض ماخولیا و نفخ باد خالی نباشد علاج اولا مصروع را از سرما و گرما و کنار آب و گذر باد نگاه
دارند و جماع و مستی و گرمابه و از جایگاه دور فرو نگریدن و آب پاشیدن و نظاره هر چه چشم را خیره کند
و طعامهای غلیظ و شیرینی بسیار زیان دارد و گرفس صرع را بجنباند و گوشت بز بسیار خوردن بیم صرع باشد
و پلپل و خردل و مانند آن زیان دارد و جگر گوشت تذرو و دراج و تیهو و گنجشک و سرخ گوشت بره و قلیه
خشک و مرغ بریان و اسفیدباج خورند و دارچینی و گشنیز خشک و مانند آن زیان دارد و داروهای گرم اندک
اندک بتدریج باید داد و اندر حال صرع اندامهای او را راست کنند و سخت بگیرند و دماغ او گرم کنند چنانکه
در علاج سکته گفتیم تا زود بهوش باز آید و جند بیدستر یا حلتیت در ماء العسل بگدازند و در حلق او
ریزند هر دو سه شب نیم مثقال ایارج فیقرا بدهند و استفراغ به حب قوقایا و اصطمخیقون و ایارج با ملتهب
لوغاذیا و مطبوخ افتیمون کنند و بعد از آن تریاق اربعه و معجون سیا الیوس و مثرودیطوس و تریاق
ترکیب کنند صواب باشد و سعوطها در زنگوش در بینی چکانند و اگر صرع معدی باشد قی فرمایند و ایارج

۴۸

علاج کردن و در همه علاج با تنقیه خشک باید خلل سر و گرانی کران شدن دست و پای را تباز ضدر
گویند و مقدمهٔ فالج باشد علاج قی کردن و حقنه و داروی مسهل استفراغ کردن ماء الاصول دادن با
روغن بادام تلخ و به طریق علاج فالج رفتن رعشه لرزیدن دست و پای بود این را افتد و کسانی که آب
سرد بسیار خورند و شراب بسیار خورند علاج چون علاج فالج بود و باز ایستادن از شراب و روغن گل
و روغن مرد بر سر نهادن با اندکی سرکه صداع گرم و شقیقه گرم علاج این از علاج سرسام بر باید گرفت
بعقد حاجت باب دوم در بیماری چشم رمد آماس طبقهٔ ملتحم است لکن از بهر آنکه این آماس
از درد و گرانی و خلیدن خالی نباشد همه انواع درد چشم را رمد گویند و ملتحم طبقهٔ ظاهرترین است از چشم
گوهر آن گوشتی است سپید و وی با عضلهای چشم آمیخته و همه اجزای چشم بدان پوشیده و تمام گرفته
و استوار شده بدین سبب ملتحم گویند و گاه باشد که این آماس حدقه را بپوشد و در کردن چشم را دشوار بر هم
تواند نهاد از عظیمی آماس و این کودکان را افتد علامتها سوزش نشان مادهٔ صفرا بود و گرانی سر
و چشم نشان بسیاری ماده بود و سرخی و تری نشان غلبهٔ خون و اگر سخت سرخ بود و بدان تری نباشد
نشان غلبهٔ صفرا باشد و اگر تری بسیار بود و سرخ نباشد بلغمی باشد و اگر سرخی و تری کمتر نشان مادهٔ سودا
باشد علاج اگر نشان غلبهٔ خون باشد قیفال باید زد نخست که از جانب که رمد باشد پس طبع را نرم کند
به آب میوه و اقراص بنفشه و به آخر حب صبر و ایارج فیقرا و حب قوقایا و حب الذهب و اگر نشان غلبهٔ
صفرا بود استفراغ به طبیخ هلیله زرد و خرما هندی و طبیخ ماء الرمانین و اندر چشم نخست شیر دختران
چکانیدن با سپیده خایه مرغ پس شیاف ابیض به شیر دختران سود دارد و شیر تر تمک یا رسیده و کباب
گوشت تازه و گوشت جوزه و زردهٔ تخم مرغ جوشانیده با روغن گل بر پشت چشم نهند و به بندند سود
دارد و بر آخر زردهٔ خایه مرغ و آرد جو با بابونه و بنفشه بهم ضماد کنند و صبر و صندل سرخ و شیاف مامیثا
و فوفل و صمغ عربی و انیسون و اقاقیا در آب عنب الثعلب و آب کناج و کشنیز و کوکنار و طبیخ خشخاش بسرشند
و طلا کنند درد و صدع را ساکن کند و اگر بلغمی باشد استفراغ با ایارج فیقرا و غاریقون و افتیمون و شحم حنظل
و نمک نفطی و مرو و صبر غنزروت به آب حلبه و لعاب بختم کتان طلا کنند و طبیخ حلبه در چشم چکانند و اگر
مدت دراز گردد و سرخی کم نشود باید دانست اندر طبقات چشم خلطهای بد است و تبهای معمول و ناشسته

۴۹

20

و اسفیداج می باید کشید و خارش و دمعه را ببرد و شیاف سماق کشند خاصه از پی فصد و حجامت و
و شیاف احمر لین در آخر رمدها سود دارد طرفه نقطه باشد سرخ بر سفیدی چشم که آن به سبب زخمی یا مانند آن
علاج نخست رگ قیفال زنند و از گوشت و شراب و شیر تنها پرهیز کنند و کبوتر بچه بگیرد و زیر بال او رگ زنند
و قطرهٔ خون او گرم به چشم چکانند و شیر زنان و زنیخ با آب کشنیز تر سوده چکانند سبل علتی است که رگهای
چشم پر خون شود و خارش افتد و عطسه آرد و آب بسیار رود علاج رگ قیفال یا رگ پیشانی زدن و ایارج
فیقرا بکار داشتن و از گوشت و شیرینی و شراب و شیر پرهیز کردن و رب غوره و شیاف سماق کشیدن با یست بکند
بلند کردن و خاموش نشستن و آواز بلند نا کردن و بسیار ناگفتن

الکاکنج گیاهی است در موسم بهار در میان زراعت برویند و غوره بکار
و در میان چند دانه معدود دارد و خوردنش مستی آورد و اطباء یکجا
و آن را به شعور سازد و آن را هره سگ خوانند فرهنگ

خاما لا نام داروی است آن را بابونه و آن را بابونه و گفت برگ او بزرگ ... و نسند
و برگ او از برگ زیتون کوچک و از برگ مورد بزرگتر و سبز
الوانش زرد باشد و طبعش گرم و خشک بود بر درد نهی
و ... طلا کردن نافع بود و در ... نان با عسل بالیدن
نافع بود فرهنگ

سمع ... گرم ... و ... ان باشد
... و بعض ... سودا
نافع بود فرهنگ

این کتاب شرح ... تمام ...

الکاکنج ... باشد ... در زبان
... و ... رویند چون ... رنگین
و در وی حب شراب چون پرت باز کرده خشک
سازند و مقدار نیم درم بخورند سهولت آرد
و گویند هر کس ... آرد الکاکنج خورد نسل از او
منقطع و دیگر ... فرزند حاصل نشود و گویند هر کس از آن
دو درم خورد ... و سکته آرد و گاهی باشد که بکشد و اگر نکشد
... و عسر البول آرد و آن را ... و ... از
... و ... ثمره ... فرهنگ

Dr. CARO
19 ISFAHAN 35
MINASIAN

٤٠

[illegible]

و آن را تابش نیز خوانند و بتازی کلف و بهندی جابر فرهنگ

هفت اندام رگیست که چون آن را رگ بزنند از جمیع بدن خون کشیده شود و بتازی نهر البدن نامند فرهنگ

تال نام درختی است شبیه بدرخت خرما و ابدار آن [illegible] از درخت حاصل شود [illegible] الکلان و [illegible]

لیمو دارو نباتی است که در بهار روید در میان سنگها و بوی لیمو دهد و آن را دسیج خوانند فرهنگ

و در ازای برگ آن [illegible] بر همنان کتابها [illegible] خود را بر آن زنند و هندوان و زنان زم گوش خود را پاره کنند و برگ آن [illegible] فرهنگ

ارصنه خورده است بشمینه خورد فرهنگ

خود گل خطمی است فرهنگ

شکوفه بتازی فقاع الکرم خوانند فرهنگ

شاهباج و بنفشج اللبلاب و ترکش بیک گیاهی است [illegible] فرهنگ

رایه نام خوشه‌ایست که بر سر دور اطفال و بتازی سعفه خوانند فرهنگ

تخته گاو و ادویه باشد آن را دارو گنند و مریض را بآن بشویند امیر [illegible] و بتازی نطول خوانند فرهنگ

زفت چیزی بود از درخت صنوبر شبیه بقطران فرهنگ

کیاهی [illegible] شبیه است [illegible] در لغت [illegible] فرهنگ

ورل جانوریست شبیه بسقنقور لیکن ورل [illegible] و سقنقور [illegible] بهن است و سر سقنقور باریک و کشیده باشد و رنگ ورل زرد بسرخی مایل است و پوستش درشت و خشن و سقنقور ابلق است از سبز و زرد و سیاه و سفید و پوستش املس

مستار گیاهیست تلخ بهندی [illegible] نیز خوانند [illegible] جولس خون بتازی [illegible] فرهنگ

عکه و عقعق جانوریست سیاه و سفید فرهنگ

٤١ 21

باب اندر بیان جدری و حصبه بدانکه سبب آبله آن است که غذاهای مخالف
از بی ترتیبی کودکان در تن ایشان جمع شده از جوف ایشان جدا شود از آن سبب کم کودکی بود که
او را آبله بر نیاید لکن از بهر آنکه مزاجها و ترتیبها و هوا و موضع و قوت هر کس یکسان نیست
و بعضی را اتفاق چنان بود که مادر او را حمل از پس پاک بوده باشد از حیض بدان ماده تولد فرزند
پاکیزه تر باشد و آفت آبله بدو کمتر رسد و بعضی حمل وقتی کرا افتاده باشد و مادر تولد او به اخلاط
بد آمیخته فرزندش آفت آبله بیشتر ببیند و بدین سببها بعضی را آبله زودتر و بعضی را دیرتر پدید آید
و در قیاس احوال اطبا واجب می کند که جوانان را آبله بر نیاید مگر آنکه در کودکی بر نیامده باشد
یا اگر بر آمده باشد اندک بوده و هم ممکن است که اندر کودکی آبله بر نیاید و وقتی که هوا بد شود و بسیار
کس را در آن شهر بر آید تا هوای بد و بخار نفس ایشان در وی اثر کند علامت آبله ماسه عطسها مانند
باد در پشت و سر و گرانی اندام تن و درشتی و ماندگی و ترسیدن خواب و سرخی چشم و دمعه و خارش بینی و بعضی را
سرفه و درد گلو و تنگی نفس و گرفتگی آواز پدید آید و آبله سفید یا سرخ یا زرد و اندک پراکنده امید وار تر باشد
خاصه آنکه زود تمام شود و پخته گردد و آنکه پهلو دارد و بنفش بود یا سبز یا سیاه و در سینه و شکم بسیار باشد
دیر بیرون آید و پخته شود و خطرناک است و اگر نخست آبله آید پس تب آبله سخت بد باشد و اگر آبله بر آید
و تن گسارده نشود هم بد بود هرگاه در شهر پیدا شود کسی را که در معرض آبله است فصد یا حجامت
باید کرد و از گوشت و شیرینی پرهیز باید کرد و به آب میوه طبع را نرم باید آورد و چون آبله پدید آید
هوا و خانه معتدل باید داشت و تن کامه پوشیده داد و جرعه جرعه آب سرد دادن و صندل و کافور بوییدن
و سرکه و گلاب به بینی کشیدن و آب کشنیز با عصاره تخم انار ترش با مامیران و جلاب سوده با سماق به
چشم اندر چکانند سود دارد و سرمه با گلاب و اندکی کافور چکانیدن سود دارد و اگر حلق گرفته
شراب توت غرغره کنند به آب یخ و عناب و غذا آش جو با آش عدس اسفناج اندر آب انار ترش
با غوره و اندکی شکر و اگر اندر سینه [illegible] تخم سیب اندر جلاب دهند و کشکاب که از کشک جو و عدس
مقشر پزند سود دارد و اندر حصبه لعاب اسبغول و لعاب دانه آبی و کشکاب رقیق و آب کدو و خرفه
اندر دهند [illegible] آب غوره و ریواج و آب انار ترش و لب تخم خرفه با آنها [illegible] ترش اسفناج [illegible]

[illegible]

UCLA

END OF TITLE

PLEASE REWIND

UCLA Reprographic Service